

فلسفه جنگ و ضد جنگ در شاهنامه فردوسی با نگاهی دیگر

سید جلال همایی، مریم یوزباشی*، زهره سرمد

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

سال هفدهم، شماره نهم، آذر ۱۴۰۳، شماره پی در پی ۱۰۳، صص ۱۹۷-۲۲۸

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2024.17.7552>

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: در اثر پراوازه و کم نظیر فردوسی، زمینه‌های تحقیق و پژوهش از جنبه‌های گوناگون؛ به ویژه جنگ فراهم است. اما بر خلاف تصور عصر حاضر که صلح را لازمه این عصر میدانند در شاهنامه، هم از جنگ هم از ضد جنگ با همان صلح دوستی و صلح طلبی ستایش شده است. جنگ در دنیای دیروز و امروز نه به عنوان یک پدیده منفی؛ حتی در جایگاه یک عنصر پیش‌برنده در نگره‌های سیاسی، اخلاقی، علمی، فلسفی و ... ستایش نیز شده است. تا آن جا که فلسفه جنگ و صلح از دیرباز توجه بسیاری چون افلاطون، ابن خلدون، هراکلیتوس، کانت، هابز، نیچه، هایدگر و دیگران را به خود جلب کرده است. جنگ در نظر فردوسی نه برخاسته از سرشت آدمی است و نه موجب پستی جنگجو. اما با این همه، فردوسی نه تنها ستایشگر جنگ نیست؛ بلکه به مقوله «ضد جنگ» جدا از عوامل استثنایی و بناچار آشتی در جنگها مثل قحطی، بلایای طبیعی و خواب دیدن و آگاهانه و خردمندانه بر عدم جنگ یا ضدجنگ تأکید میکند. در شاهنامه، جنگ و ضدجنگ هر دو حضوری قوی دارند. هر جا که جنگ است، صلح طلبی و ضد جنگ نیز حضور دارد. با آن همه توصیفات بینظیر از جنگها، گاهی جنگ عامل شرمندگی انسان بیان میشود و فردوسی خواسته و میل درونی خود را در ذهن و زبان شخصیت‌های شاهنامه میکارد تا به ضدجنگ بودن خود اشاره کرده باشد.

روش مطالعه: روش مطالعه در این پژوهش بر اساس تحلیلی- توصیفی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای توأم با تحلیل‌های فردی است.

یافته ها : هیچ جنگی در شاهنامه از سر هوس یا فتنه انگیزی اتفاق نیفتاده است. فلسفه معروفترین جنگها و ضد جنگها در شاهنامه عموماً بر فلسفه وطن‌خواهی، بدی ستیزی، انتقام، آرزستیزی و دینی استوار است. بررسی جنگها بر اساس این تقسیم‌بندی پنج گانه، دری تازه به روی خواننده نسبت به شاهنامه می‌گشاید. **نتیجه گیری :** نتایج پژوهش، بیانگر آن است که جنگ در شاهنامه دارای فلسفه‌هایی است که بیانگر ارزشها و اندیشه‌های انسانی و ستوده ایرانیان است. این جنگها همراه با نیم نگاهی به ضدجنگ، نشان از منطقیترین و انسانیت‌ترین جنگها در تاریخ ایران باستان دارد. نویسنده در این مقاله با ارائه ابیات فراوانی توانسته فلسفه جنگها را به خوبی و مستند نشان بدهد.

تاریخ دریافت: ۱۴ بهمن ۱۴۰۲

تاریخ داوری: ۱۵ اسفند ۱۴۰۲

تاریخ اصلاح: ۲۶ اسفند ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۳

کلمات کلیدی:

فردوسی، فلسفه، جنگ، ضد جنگ، شاهنامه

* نویسنده مسئول:

Maryamyoubashi@iausr.ac.ir

۵۵۲۲۹۲۰۰ (۹۸ ۲۱) +



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

The philosophy of war and anti-war in Ferdowsi's Shahnameh from a different perspective

S.J. Homaei, M. Youzbashi*, Z. Sarmad

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yadgar Imam Khomeini Unit, Shahr Ray, Islamic Azad University, Tehran, Iran

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 03 February 2024

Reviewed: 05 March 2024

Revised: 16 March 2024

Accepted: 06 May 2024

KEYWORDS

Ferdowsi, philosophy, war, anti-war, Shahnameh

*Corresponding Author

✉ Maryamyoubashi@iausr.ac.ir

☎ (+98 21) 55229200

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: In Ferdowsi's famous and unique work, the fields of research and research from various aspects; Especially war is available. But contrary to the idea of the present age, which does not consider peace to be a necessity of this age, in the Shahnameh, both war and anti-war, i.e. pacifism and pacifism, have been praised. War in the world of yesterday and today is not a negative phenomenon; It has even been praised as a leading element in political, moral, scientific, philosophical, etc. views. To the extent that the philosophy of war and peace has long attracted the attention of many such as Plato, Ibn Khaldun, Heraclitus, Kant, Hobbes, Nietzsche, Heidegger and others.

According to Ferdowsi, war does not arise from human nature, nor is it a cause of warrior's depravity. However, Ferdowsi is not only a praiser of war; Rather, the category of "anti-war" apart from the exceptional and inevitable factors of reconciliation in wars, such as famine, natural disasters, dreaming, etc., consciously and wisely emphasizes the non-war or anti-war. In Shahnameh, both war and anti-war have a strong presence. Wherever there is war, there is pacifism and anti-war. With all those unique descriptions of wars, sometimes war is said to be the cause of human shame, and Ferdowsi puts his inner desire and desire in the mind and language of the characters of Shahnameh to point out that he is anti-war.

METHODOLOGY: The study method in this research is analytical-descriptive based on library resources combined with individual analysis.

FINDINGS: There is no war in the Shahnameh because of lust or sedition. The philosophy of the most famous wars and anti-wars in the Shahnameh is generally based on the philosophy of patriotism, anti-badism, revenge, asceticism and religion. Examining the wars based on these five divisions opens a new door for the reader in relation to the Shahnameh.

CONCLUSION: The results of the research show that war in the Shahnameh has philosophies that express human values and thoughts and praise Iranians. These wars, together with a glimpse of anti-war, show the most logical and humane wars in the history of ancient Iran. In this article, the author has been able to show the philosophy of wars well and documented by presenting many verses.

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2024.17.7552>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 34	 0	 0

مقدمه

جنگ و صلح، بخش مهمی از تاریخ زندگی بشر را تشکیل می‌دهند و در پی اهمیت این دو، فلاسفه نیز در این موضوع ورود کرده و در مورد جنگ و ضد جنگ بسیار پرداخته و باور داشته‌اند که جنگ و صلح، هر دو در نابودی یا رستگاری انسان تأثیر مستقیم دارند. به همین دلیل فیلسوفانی چون نیچه و هیدگر به تبع هراکلیتوس با نگاه فلسفی سراغ جنگ رفته‌اند.

در شاهنامه فردوسی، جنگها در دو ماهیت خیر و شر یا قدسی و اهریمنی به هدف اثبات وجودیت و نیل به مقصود والا یا دون، موتور حرکت و پیش برنده در حماسه‌اند. اما همین ویژگی و برجستگی درون مایه حماسی و وصف دل‌آورها در شاهنامه موجب شده که متاسفانه ابعاد دیگر شاهنامه، یا پنهان مانده و یا ذیل همین عنوان حماسی تعریف شده است. تا آنجا که با شنیدن نام فردوسی یا شاهنامه، توجه شنونده یا خواننده ناخواسته متوجه میدان کارزار میشود و آن همه ابیات از زبان شخصیتها و فردوسی در ستایش یا خواستاری صلح و ضد جنگ، به چشم و گوش نمی‌آید.

جنگ با همه نفرت‌انگیزی، واقعیتی است فراگیر و حتی از نظر برخی، مورد نیاز زندگی بشر و لازمه بودن. افلاطون میگوید: «علت اصلی جنگ، سرشت ذاتی انسان است که در نتیجهٔ ابراز خشم به بیگانگان صورت میگیرد. (جمهوری. ج ۱. ص ۹۶) همین نظر را ابن خلدون نیز دارد. «جنگ امری طبیعی و برآمده از سرشت انسان است» (تاریخ ابن خلدون. ج ۱. مقدمه. ص ۲۷۰) ابن خلدون جایی دیگر در این کتاب جنگ را رفتاری جنون‌آمیز و موجب پست‌تر شدن انسان از حیوانات شمرده است. (همان. ص ۵۸)

احمد نخجوانی جنگ را ضرورت حیاتی میدانند: «جنگ نه تنها ضرورتی است حیاتی؛ بلکه ضرورت روحی و اخلاقی هم هست» (کتاب جنگ و ترجمه ژاپنی آن: ۳۶)

اما نگاه فردوسی به جنگ با برخی از این نظریه‌ها همخوان نیست. جنگ در نظر فردوسی نه برخاسته از سرشت آدمی است و نه موجب پستی جنگجو. اما با این همه، فردوسی نه تنها ستایشگر جنگ نیست؛ بلکه به امتناع از جنگ یا صلح و به تعبیر امروزی «ضد جنگ» جدا از عوامل استثنایی و بناچار آشتی در جنگها مثل قحطی، بلایای طبیعی و خواب دیدن و آگاهانه و خردمندانه بر عدم جنگ و ضدجنگ تأکید میکند.

باید پذیرفت که جنگ همزمان با آفرینش انسان به وجود آمده است و در پی شدت و پررنگی این پدیده، صلح از آرزوهای همیشگی و دیرینهٔ انسان شده است. ادبیات، یکی از بزرگترین آینه‌ها برای نشان دادن جنگ در طول تاریخ به شمار میرود. بهترین شاهد، این است که درونمایهٔ برجسته‌ترین آثار ادبی جهان، اغلب به جنگ ارتباط دارد و دیگر حوزه‌های ادبی مانند غنایی و تعلیمی و اخلاقی در رتبه‌های بعدی قرار میگیرند.

شاهنامه یک اثر برجستهٔ حماسی است. حماسه ترکیبی است از جنگ و صلح. صلح و افکار ضد جنگ همواره در سایهٔ جنگ حضور دارند، مانند داستانهای رستم و سهراب، رستم و اشکبوس، رستم و اسفندیار، و گاه اندیشهٔ ضد جنگ چنان قویتر میشود که جنگ را در سایهٔ خود قرار میدهد، مانند داستانهای سیاوش، کیخسرو و ایرج. همچنین در دیگر داستانها ابیاتی با درونمایهٔ صلح طلبی و آشتی دیده میشود که بیانگر تأکید فردوسی و آیین ایرانیان بر ضد جنگ و صلح جویی دارد؛ ولی رنگ جنگها عموماً چنان غلیظ است که این لایه‌ها کمتر به چشم می‌آیند:

که خون ریختن، نیست آیین من نه بد کردن اندر خور دین من
(مول، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۱۹)

چه باید همی خیره خون ریختن؟ چنین دل به کین اندر آویختن؟
(همان، ج دوم: ۱۴۵)

جنگ و ضد جنگ موضوعی است که پیشینه دیرینه در تمام ملتها از جمله ایران دارد. شعر حماسی فارسی از خدای‌نامه‌ها و یادگار زیران تا دوره فردوسی، بستر کاملی برای حضور دو مضمون اصلیت؛ یعنی جنگ و ضد جنگ بوده است. جنگ، عنصر همیشگی شعر حماسی در آثار حماسی جهان است و در شاهنامه، این عنصر بسیار جلوه‌گری میکند؛ تا آن جا که ابعاد دیگر این اثر چندوجهی کمتر مورد توجه خوانندگان قرار گرفته است. حتی پژوهندگانی چون ذبیح الله صفا نیز توجه به میدانهای جنگ نسبت به دیگر ابعاد شاهنامه دارند. «فردوسی تا آن حد خوب از عهده وصف میدانهای جنگ، اوصاف پهلوانان، توصیف جنگهای تن به تن... و امثال آنها برآمده است که در زبان فارسی شاعری را از این حیث همدوش او نمیتوان شمرد» (صفا، ۱۳۶۹: ۲۳۲-۲۳۱)

در این نوشتار، ابتدا تلاش شده است تا فلسفه جنگ و ضد جنگ معرفی و بررسی گردد. و سپس دلایل آنها با توجه به درونمایه ابیات ذکر گردد و در اصلیتین بخش این نوشتار به چرایی اتفاق جنگها و همچنین صلح طلبیها همراه با ذکر نمونه هایی از او پرداخته گردد.

دو پرسش مهم در این پژوهش:

۱- آیا جنگها در شاهنامه فردوسی دارای فلسفه منطقی و انسانی مانند وطن خواهی، بدی ستیزی، آزستیزی، کین خواهی و دینی است؟

۲- آیا در اشعار فردوسی میتوان نمونه های آشکاری برای جنگ و ضد جنگ با فلسفه پنج گانه ارائه داد؟

۱- در پاسخ پرسش شماره یک باید گفت که جز یکی دو جنگ (کاووس، اسکندر) هیچ جنگ بزرگی در شاهنامه، محوریت یورش و فتنه یا کشورگشایی و دیگر صفات ناپسند و غیر انسانی ندارد. جنگها در شاهنامه عموماً در پاسداشت وطن، جلوگیری از دشمن، مبارزه با بدی و صفات مذموم مانند آز و همچنین هدف کین خواهی و دین دارند.

۲- آیا در اشعار فردوسی میتوان نمونه های آشکاری برای جنگ و ضد جنگ با فلسفه پنج گانه ارائه داد؟
شاهنامه از بزرگترین و جامعترین آثار حماسی ایران و جهان است. این اثر اقیانوسی است که در آن میتوان صیدهای بزرگی کرد و از هر زاویه بتوان به آن پرداخت و به دنیای بزرگی از مفاهیم و مضامین دست یافت. ابیات بسیاری در هر کدام از فلسفه های جنگ و ضد جنگ در این اثر وجود دارد که بیانگر چرایی و فلسفه جنگهاست. در ادامه که اساس این نوشتار به شمار میرود، نمونه اشعاری از این شاعر که بیانگر هر کدام از فلسفه های جنگ و همچنین ضد جنگ سروده شده، بررسی و تحلیل میشود.

پیشینه تحقیق:

یکی از پربسامدترین کتابها و تحقیقات و مقالات، مربوط به شاهنامه و فردوسی است که به گفته ایرج افشار تا سال ۱۳۸۵ تعداد ۵۸۶۷ اثر (کتاب شناسی. ۱۳۹۰. مقدمه) درباره شاهنامه نوشته شده است. این توجه نشان از شکوه شاهنامه و چند وجهی بودن آن از جنگ گرفته تا عرفان و زیبایی شناسی و موضوعات تعلیمی آن دارد. در موضوع جنگ و صلح نیز روی شاهنامه بسیار نوشته و پژوهش شده است. مانند «جنگ و صلح در شاهنامه» (۱۳۸۴)، «از رنگ گل تا رنج خار» (۱۳۶۸)، «جنگ و ترجمه ژاپنی آن» (۱۳۷۸)، «حماسه سرایی در ایران» (۱۳۸۴)، «راهبردها و فنون جنگ در شاهنامه» (۱۳۸۹)، «آیین جنگ در شاهنامه فردوسی» (۱۳۸۹)، «جنگ

و صلح در شاهنامه» (نامه پارسی، ۱۳۸۲)، « جنگ و صلح در شاهنامه فردوسی» (۱۳۹۷) و که هیچکدام از این آثار در تقسیم بندی پنجگانه و ارائه شواهد و توضیح با شیوه این مقاله عمل نشده و با دیدگاهی دیگر به یک یا دو جنگ پرداخته است. این مقاله میتواند منبع جامع و کاملی برای فلسفه جنگ مورد استفاده و مأخذ جامع و متفاوتی قرار گیرد.

روش مطالعه:

پژوهش حاضر داده‌هایی است از یک پژوهش بنیادی که با روش توصیفی-تحلیلی تلاش شده است تا اشعار جنگ محور فردوسی براساس فلسفه پنجگانه (وطن خواهی، بدی ستیزی، آرتستیزی، کین خواهی و دینی) به صورت اسنادی و تحلیلی بررسی گردد. گردآوری این نوشتار از روش مطالعه و فعالیت کتابخانه‌ای صورت گرفته است و بخش قابل توجهی از مقاله نتیجه شناخت و تحلیل شخصی نویسنده و بر اساس روش استدلالی- قیاسی است.

بحث و بررسی

ابوالقاسم فردوسی توسی (۳۲۹-۴۱۶ ه.ق) از معروفترین سرایندگان ایران و جهان است. او در خانواده‌ای دهقان پیشه رشد کرد و خود نیز از دهقانان بنام زمانه خود بود. آغاز زندگی او با روزگار سامانیان و همزمان با جنبش استقلال خواهی و هویت طلبی در میان ایرانیان همراه بود. از خوش اقبالی فردوسی و آیندگان در ایران، تقارن فردوسی با شاهان سامانی بود که با پشتیبانی از زبان و فرهنگ فارسی، برای پرورش زبان و اندیشه ایرانی عصری درخشان فراهم ساختند تا فردوسی و دیگر شخصیت‌های آن دوره، هم خود و هم زبان و فرهنگ ایرانی را به اوج برسانند. فردوسی در خلق بزرگترین اثر حماسی و ملی ایران، شاهنامه، ضمن اطلاعات و آگاهیهای فراوان و قریحه و خلاقیت‌های کم نظیر در پرورش شاهنامه، وامدار آثاری چون خدای نامه، یادگار زریران، شاهنامه ابومنصوری و همچنین گذشتگان خویش و همه آنانی است که در سده‌های سوم و چهارم هجری، برای زبان فارسی تلاشهای بسیاری کردند.

فردوسی، تحریر نخست شاهنامه را سال (۳۸۴ ه. ق) سه سال پیش از بر تخت نشستن محمود، به پایان برد و سال (۴۰۰ ه. ق) در هفتاد و یک سالگی، تحریر دوم را به پایان رساند. سروده‌های دیگری نیز به فردوسی نسبت داده شده که بیشترشان بی پایه هستند. نامورترین آن‌ها مثنوی «یوسف و زلیخا» است. هجونا به ای نیز در نکوهش سلطان محمود به او نسبت داده شده است.

فردوسی همواره مورد توجه نویسندگان و پژوهشگران بوده و شاید بیشترین کتاب و مقاله از بین شاعران ایران، به فردوسی تعلق دارد. برابر کتابشناسی فردوسی و شاهنامه، گردآوری ایرج افشار تا سال ۱۳۸۵، تعداد ۵۹۴۲ اثر گوناگون در این سال‌ها نوشته شده است. (افشار ۱۳۹۰)

سخن از جنگ‌های شاهنامه و فلسفه اتفاق آنها در این مقاله است. جنگ در شاهنامه به اشکال گوناگون و با نیروهای گوناگون اتفاق میافتد. آنچه در این نوشتار اهمیت دارد، چرایی جنگهاست. بی تردید هیچ جنگی در شاهنامه نه از سر فتنه ایرانیان بوده و نه از حس برتری جویی و کشورگشایی. از بین حدود ۲۰۰ جنگی که در تمام شاهنامه از دوره کیومرث تا آغاز حمله اعراب اتفاق افتاده (از رنگ گل تا رنج خار، ۱۳۷۳: ۳۸۰) در مجموع یا برون مرزی بوده‌اند و یا داخلی؛ همه این جنگها هدفمند بوده است. بیان هدف، همان فلسفه جنگهاست که در ادامه حداقل به پنج شاخه اصلی میتوان دسته بندی کرد که عبارتند از:

۱- وطن دفاعی ۲- جنگ با بدی ۳- جنگ انتقامی یا کین‌خواهی ۴- جنگ در پس آز ۵- دینی

الف: جنگ برای وطن

از میان ۲۰۰ جنگ شناخته شده در شاهنامه، ۱۳۸ جنگ مربوط به جنگ با بیگانگان که جنگ با ترکان (۸۴) جنگ با رومیان (۱۴) جنگ با تازیان و جنگ با دیوان هر کدام (۱۰) مورد بوده و بقیه جنگها مانند هندیان، باهرومیان، هاماوران و..... ۲ و بربرها، مکرانیان و..... ۱ بار بوده است. (همان) همانگونه که در آمار فوق اشاره شده، جنگ با توران بیشترین تعداد جنگ ایران با بیگانگان است. از اولین جنگها از دوره پادشاهی جمشید که اولین بار نام ایران در اواخر داستان ذکر میشود تا آخرین جنگها از دوره ساسانیان بی تردید حس وطن دوستی و وطن دفاعی نقش داشته است. حتی جنگیدن با اهریمنان و دیوان و جانوران نیز به نوعی در پاسداشت وطن برابر بدخواهان است. اما چرایی تقسیم‌بندی پنجگانه بر اساس برتری نوع درونمایه و بیشتری رنگ هدف در اتفاق جنگ صورت گرفته است. به طور مثال، برخی از جنگها هدف بر حفظ یا گسترش دین است و یا انتقام، یا آز و طمع و دیگر رنگها، چه در جنگهای داخلی و چه برون مرزی. اما چون جنگهای برون مرزی غالباً ایستادگی برابر دشمن جهت پیشگیری آنها در ورود و تخریب وطن بوده؛ به ویژه جنگهای ایران و توران، ابتدا اشاره ای به پیشینه این دو کشور و دلیل دشمنی ذکر و سپس شواهد مثال و توضیح در باب وطن خواهی از جنگهای گوناگون ارائه میگردد.

جنگهای ایران و توران نیز مانند اغلب آثار حماسی جهان مانند رامایانا و مهابهاراتا بین دو قوم در دنیای باستان رخ داده است. دو قومی که دشمن و بدخواه هم به حساب میآمدند و از نژاد ایرج و تور بودند. دشمنی ای که در پی انتخاب فریدون برای سه فرزندش ایرج و تور و سلم، ریشه زد و پس از آنها تبدیل به جنگهای بزرگی شد. نهفته چو بیرون کشید از نهان به سه بخش کرد آفریدون جهان یکی روم و خاور، دیگر ترک و چین سوم دشت گردان و ایران زمین نخستین به سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مر او را گزید... دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان چین... وزان پس چو نوبت به ایرج رسید مر او را پدر شهر ایران گزید (مول، ۱۳۶۹، ج اول: ۷۰)

هر چند داستان ایران و توران سرآغاز سخن در شاهنامه نیست؛ ولی در پی جنگهای سخت و گاه طولانی، برجسته‌ترین بخش شاهنامه به نظر میآید.

جنگهای معروفی که بین ایران و توران با فرماندهی پهلوانانی مانند منوچهر، نوذر، زال، قباد، رستم و دیگر پهلوانان درمی گیرد، همگی در پاسداشت وطن و حفظ ایران از یورش و حضور دشمنان یا تورانیان بوده است. نکته ای حساس و مهم در این بخش قابل ذکر است و آن جدل سیاسی بر سر وطن دوستی و تأکید ایرانیان بر آن است. متأسفانه امروزه برخی، وطن دوستی و دفاع از وطن را به نژادپرستی و تعصب بر ملیت و بیزاری از دیگر ملتها تعبیر میکنند. در حالی که اصطلاحاً حب وطن نه تنها در ایران و دیگر کشورها با شکلهای گوناگونی مورد توجه بوده است؛ بلکه نشان از دوستداری منطقی و عقلی و اعتدالی یک ملت دارد. این که مردم کشوری با روشهای گوناگون مانند ادبیات، تمدن، انواع علوم، صلح دوستی و ستمدیدگی و حتی انواع ورزش، کشور خود را معرفی میکنند، دلیل بر نوعی شوونیسم یا ملی گرایی بیمارگونه افراطی نیست. حتی محققانی چون نلدکه، فردوسی را

دشمن توران و تورانیان معرفی کردند که عقلانی نیست. « چون نولدکه راضی شد که فردوسی را دشمن توران و ترکان دانسته، دشمنی با ترکها را موضوع جنگ‌نامه او می‌شمارد. » (نولدکه، ۱۳۲۷: ۷۰)

فردوسی یکی از منطقی‌ترین شاعران جهان در بیان وطن خواهی و وطن دوستی است. در نظر او و پهلوانان شاهنامه، وطن جان و هستی ایرانیان است که اگر از دست برود؛ یعنی جان مردم از دست رفته است.

چو گودرز و هفتاد پور گزین همه پهلوان با آفرین
نباشد به ایران تن من مباد چنین دارم از موبد پاک باد
(شاهنامه چاپ مسکو، ۱۳۹۷ ج ۲، ص ۲۱۹)

محمدامین ریاحی در مورد وطن خواهی میگوید: « عشق به ایران در شاهنامه به مفهوم عشق به فرهنگ مردم ایران و آرامش و آبادی ایران و آزادی و آسایش مردم ایران و برخورداری آنها از عدالت است. نفرتی هم که در جای‌جای شاهنامه نسبت به مهاجمان مشاهده میشود، به خاطر تبار آنها نیست؛ به دلیل آن است که بیگانه به ناحق و به‌رغم خواست مردم، به این سرزمین یورش آورده است و چون با فرهنگ مردم بیگانه و از علاقه‌مندی و پشتیبانی مردم بی‌بهره است، ناگزیر با توسل به بیدادگری، خونریزی و ویران‌سازی حکم می‌راند؛ به تعبیر دیگر، نفرت از مهاجم به سبب تنفر از ظلم است؛ نفرت از ضحاک و افراسیاب، نشانه تنفر افراد نیست که مظهر و نماد نفرت از مظلوم و بیدادگری آنهاست. (محمدامین ریاحی، ۱۹۷)

فردوسی در شاهنامه حتی به شخصیهایی که نژادشان به دشمن ایران میرسد، با احترام و توصیفات تحسین آمیز برخورد میکند. « چگونه می‌توان فردوسی و شاهنامه را به «نژادپرستی» متهم کرد و حال آنکه کیخسرو - پادشاه آرمانی شاهنامه - نژادی تورانی دارد و مادرش فرنگیس، دختر افراسیاب، دشمن قسم‌خورده و آشتی‌ناپذیر ایران است. مادر رستم - جهان‌پهلوان ایران - که به تقریب یک سوم شاهنامه به شرح احوال و جنگها و دلاوریهای وی (رستم) اختصاص یافته است، دختر مهرباب کابلی است که تبارش به ضحاک تازی، منفورترین دشمن ایرانیان میرسد. » (همان . ۱۹۷)

نکته حائز اهمیت این است که فردوسی حتی شخصیهای دشمن را که با ایرانیان می‌جنگند و یا در سمت و کشور دشمنان قرار دارند، هم می‌ستاید و هم گاه با آنها همدلی میکند. « باری، شاهنامه همان‌گونه که به کاوه و رستم و سهراب و سیاوش و اسفندیار و فریدون و کیخسرو و گودرز ایرانی تبار عنایت و علاقه‌مندی دارد به اغریث و جریره و پیران و یسه تورانی تبار نیز احساس همدلی میکند. مخلص کلام: فردوسی هر جا در دشمنان ایران هم، فضیلت و توانایی و هنری می‌یابد، از بیان و تمجید آنها باز نمی‌ایستد. (همان؛ ۱۹۸)

مصدق سخن زنده یاد، ریاحی را میتوان در جای‌جای شاهنامه به ویژه پهلوانان و شخصیهای برتر کشور دشمن شاهد بود. در نمونه‌های زیر به ترتیب توصیف هومان و بارمان، دو پهلوان تورانی، توصیف موبدان که افراسیاب پس از خواب ترسناکش با آنها جلسه می‌گذارد و توصیف فرنگیس، دختر افراسیاب بی هیچ بغضی صورت گرفته است.

به دیگر چو هومان سوار دلیر دگر بارمان نامبردار شیر
(مول، ۱۳۶۹، ج ۲: ۶۵)

یکی انجمن ساخت از بخردان هشیوار و بیدار دل موبدان
(همان: ۱۳۳)

که او بود کدبانوی پهلوان ستوده زنی بود روشن روان
(همان: ۱۶۷)

قدمعلی سرامی نیز با نگاهی دیگر به رد ادعای نلدکه اشاره کرده است. «علی رغم باور بسیاری از پژوهندگان جنبه ناسیونالیستی شاهنامه چندان قوی نیست. فردوسی چند صد بار نام ایران را در شعر خویش آورده است. اما این نام جز در مورد انگشت شمار حس میهن پرستی او را برنمیگيخته است. از سخن این شاعر پیداست که ایران را دوست دارد؛ اما این دوست داشتن اولاً به هیچ وجه افراطی نیست، ثانیاً همواره واقع بینانه است.» (سرامی، ۱۳۶۸: ۷۱۲)

دفاع از فردوسی و رد نژادپرستی او نه از سر تعصب کورکورانه است و نه احساس زودگذر. آنچه دلیل رد این گونه ادعاهای بی اساس میشود، اثر جامع و معتدل و منطقی فردوسی است که خود اثر پاسخگوی تمامی این ادعاهای پوچ است.

در ادامه از خیل آن همه ابیات وطن دوستانه فردوسی و ابیاتی که دلالت بر فلسفه جنگ در دفاع و دوستداری وطن دارد، نمونه ابیاتی که بیانگر وطن دوستی پهلوانان در جنگ هاست، ذکر میگردد.

الف. ۱) وطن خواهی در جنگ با خاقان چین

افراسیاب برای فتح ایران لشکرکشی میکند. در آن میان دو پهلوان ایران زمین؛ یعنی رهام و گیو از پهلوان قدرتمند توران؛ یعنی پولادوند شکست میخورند. رستم برای ادامه جنگ به میدان میرود و با پولادوند میجنگد و در میانه جنگ با پولادوند از خدا یاری میخواهد؛ اما میبینیم که یاری خواستن او نه از ترس است و نه برای رهایی جان خویش؛ بلکه مثل همیشه آنچه دغدغه و خواسته قلبی اوست، نابود نشدن و ماندن و باقی ماندن سرزمین او، ایران است.

که گر من شوم کشته بر دست اوی به ایران نماند یکی جنگجوی
(مول، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۲۷)

نگرانی رستم به ظاهر کشته شدن مردم ایران و پهلوانان؛ اما در معنی ثانوی از دست رفتن ایران است.

الف. ۲) رزم کاووس با شاه هاماوران

کاووس بی خبر از رستم به جنگ هاماوران میرود و شکست خورده اسیر آنها میشود. مردم از هراس جان خود و فتح سرزمین به دست دشمن، احساس ناامیدی میکنند. رستم در زابل است، نزد رستم میروند و با ناله از او طلب کمک میکنند. آنچه برای او نیز در درجه اهمیت است، وطن و ویران نشدن آن است نه جان خودشان. به همین جهت به رستم گوشزد میکنند که اگر کمک نکند، چه بلایی بر سر ایران خواهد آمد.

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
(همان، ج ۲: ۱۲)

پاسخ رستم به مردم، نهایت وطن دوستی و ایران خواهی است. رستم با حس قوی تری، بیرون راندن دشمنان از ایران را که گویی جان و هستی اوست، به مردم وعده میدهد.

چنین داد پاسخ که من با سپاه میان بسته‌ام جنگ را کینه خواه
چو یابم ز کاووس کی آگهی کنم شهر ایران ز ترکان تهی
(همان)

آنچه در ابیات شاهد مثال رنگ برجسته‌تری دارد، نگرانی برای وطن است نه کشورگشایی، مقام‌خواهی، حسادت و یا انتقام. هنگامی که پای وطن در میان باشد، رستم به فرد توجه ندارد؛ حتی پادشاهی چون کاووس که در این زمان با هم حالت قهر داشتند.

وطن در شاهنامه با واژه‌هایی مانند ایران، مرز و بوم، کشور، ایران زمین، پارس و... دارای بسامد قابل توجهی است. « بین حداقل ششصد هزار واژه در شاهنامه، بیش از هزار بار از واژه های ایران و دیگر ترکیبهای آن استفاده شده است » (آبان، دست نویس : ۳۵) در همه این تکرارها جز دلبستگی فردوسی به ایران چیز دیگری نمیتوان یافت. اما ابیات مثال در این مقاله بر آنهایی است که مستقیماً بر حفظ وطن دلالت دارند.

الف. ۳) جنگ رستم و اسفندیار

یکی از بیتهای شاهکار که از زبان رستم در حفظ وطن جاری میشود، در جنگ با اسفندیار است. هر چند در برخی از جاهای این داستان رستم نگران آبروی خویش نیز هست؛ اما در نهایت، آبرو و بودن او برابر است با بودن وطن. رستم هنگام رجز با بیان افتخارآمیز و احساس سربلندانه خطاب به اسفندیار میگوید :

نگهدار شاهان و ایران منم به هر جای پشت دلیران منم
(همان، ج ۴: ۳۰۶)

در ادامه از خود به عنوان « پاک کننده جهان از دشمنان » یاد میکند. هدف رستم از بیت زیر چنین است که وقتی من جهان را از دشمنان پاک کرده‌ام، تردید نداشته باش که برای «ایران» جانم را نیز خواهم داد:

ز دشمن جهان پاک من کرده ام بسی رنج و تیمار من برده‌ام
(همان)

الف. ۴) یزگرد و سعد وقاص

از جمله ابیاتی که با استفاده از واژه « مرز » بر این مفهوم تأکید دارد، جایی است که عربها به فرماندهی سعدبن وقاص به سرزمین ایران یورش می‌آورند، یزدگرد ساسانی در نامه‌ای به پهلوانان کشور، آنان را به دفاع از وطن دعوت میکند:

اگر مرز و راه است اگر نیک و بد به گرز و به شمشیر باید ستد
بکوشیم و مردی به کار آوریم برایشان جهان تنگ و تار آوریم
(همان، ج ۷: ۲۱۸)

چو بدخواه جنگی به بالین رسید نباید تو را با سپاه آرمید
(همان، ج ۷: ۲۱۵)

الف ۵) نمونه هایی دیگر

در بیت زیر هر چند مستقیماً اشاره به ایران و وطن نشده؛ اما مفهوم نهایی ابیات دلالت بر حفظ وطن برابر دشمن دارد که تا چند قدمی کشور آمده است.

چو دشمن سپه کرد و شد تیز چنگ ببايد بسيجيد ما را به جنگ
(همان، ج ۳: ۲۱۷)

رستم بین پهلوانان ایرانی، از وطن‌خواه‌ترینهاست. بود و هستی رستم در گرو وطن است. او برای حفظ وطن زندگی و هستی‌اش را میدهد. به همین دلیل است که افرادی چون کیخسرو و کیکاووس این گونه از او توصیف میکنند و کمک می‌خواهند. کیخسرو رستم را تا جایگاه سیمرغ که نجات دهنده ایرانیان معرفی شده، بالا میبرد و اینگونه خطاب میکند:

ز هر بد تویی پیش ایران سپر همیشه چو سیمرغ گسترده پر
(همان، ج ۳: ۱۸۰)

یا کاووس با شنیدن حمله سهراب به ایران حتی در زمان قهر با رستم، نامه ای که به رستم مینویسد تا از زابل به کمک او بیاید، در توصیفش ضمن بیان بزرگی و دلاوری رستم، حفظ و نگهبانی ایران اهمیت برتری دارد:

از ایران ندارد کسی تاب اوی مگر تو که تیره کنی آب اوی
چنین دان که اندر جهان جز تو کس نباشد به هر کار فریاد رس
دل و پشت گردان ایران تویی به چنگال و نیروی شیران تویی
ز گرز تو خورشید گریان شود ز تیغ تو ناهید بریان شود
(همان، ج ۲: صص ۵۴ و ۵۵)

جنگ در شاهنامه یکی از موتیفهای برجسته است و از این میان سهم جنگهای وطن خواهانه اگر از نظر کمیت بیشتر از دیگر جنگها نباشد، جنگ دفاعی و میهنی از لحاظ برجستگی کاملاً آشکارتر است. به ذکر چند نمونه دیگر بسنده میشود:

اگر مرگ باشد مرا بی گمان به آوردگه به که آید زمان
(همان، ج ۳: ۵۵)

- چو دشمن سپه ساخت شد تیزچنگ نباید بسیجید ما را به جنگ
(همان، ۵۷)

- دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگ سواران بُدی نشستگه شهریاران بُدی
(همان، ج ۲: ۲)

- یکی نزد رستم برد آگهی کزین ترک شد مغز گردان تهی
ندارم سواری ورا هم نبرد از ایران نیارد کس این کار کرد
(همان، ج ۲: ۵۶)

ب: جنگ علیه بدی

اگر بر اساس تقسیم بندی آفرینش (بهار، ۱۳۷۸: ۴۳) استناد کنیم، هزاره سوم که با پیروزی اهریمن و شرّ همراه است (ذبیح الله صفا، ۱۳۷۸: ۴۰۰) داستان کیومرث مقارن است با هزاره سوم آفرینش. در همین دوره است که دیوان و اهریمنان (شرّ و بدی) بر سیامک (خیر) پیروز میشوند و او را میکشند.

سیامک به دست چنان دشت دیو تبه گشت و ماند انجمن بی خدیو
(مول، ج ۱: ۱۶)

جدال بین خیر و شر (نیکی و بدی)، (اهورایی و اهریمنی) یکی از جدیتین موضوع فرهنگ اساطیری و غیراساطیری جهان است. هیچ داستانی بی حضور دو قطب مخالف که هر کدام نماینده نیکی یا بدی اند، اتفاق نمیافتد. جدا از داستانهای غیر اساطیری، در تمام داستانهای اساطیری، جدال خیر و شر کاملاً آشکار و دو پایه پیش برنده داستان اند.

در شاهنامه فردوسی، تقابل خیر و شرّ از مضامین اصلی است. باور به دو قطب خیر و شر (اهورایی و اهریمنی)، ریشه در باورهای اساطیری ایرانیان دارد و فردوسی در سراسر شاهنامه این باور را منعکس کرده است. در شاهنامه

جدا از جنگهای ایران و توران که نماد خیر و شر می‌توانند باشند، هر جا که نیروهای خیر، مانند فریدون و ایرج که نماد خیر هستند، حضور دارند، نیروهای شر، مانند ضحاک و تور نیز با ستیزه با آنان حضور دارند. بر اساس تمام داستانهای شاهنامه که خودی و دشمن را توأمان بزرگ و قدرتمند نشان می‌دهد، نه تنها شر نیز به اندازه نیروی خیر تواناست؛ بلکه گاهی غلبه با شر است؛ اما سرانجام نیروی خیر بر شر پیروز میشود. ستیز خیر و شر موضوعی پایان یافتنی نیست؛ چون با پایان یکی از این دو نیرو، چرخه جهان می‌ایستد و هستی پایان می‌یابد. در شاهنامه «بیشتر داستانهای نقل شده، معنی و مفهومی را که در پس نبرد گیوهانی میان نیروهای خیر و شر نهفته است، حفظ میکنند.» (هینلز، ۱۳۶۸: ۲۳)

فلسفه جنگ در شاهنامه دارای اهداف گوناگونی است. در برخی از جنگها شخصیت‌های جنگنده نماد مستقیم خیر و شر هستند. مانند هوشنگ و دیوان، تهمورث و دیوان، فریدون و ضحاک، جنگ هفت خوانهای رستم و همچنین اسفندیار و برخی جنگهای دیگر. فلسفه و هدف در این جنگها نه در جهت پاسداشت مستقیم وطن است و نه فلسفه دفاع دارد و نه انتقامی در کار است. بلکه درونمایه و دلیل جنگ، نابودی شر و بدی و پاک کردن زمین از حضور آنهاست.

ب. ۱) دوره کیومرث

در دوره کیومرث، اهریمن نماد شر و بدی و نابودکننده نعمتهای اهورامزداست. او که دارای صفات نادانی، زیان رسانی و بی نظمی است، آمده است تا برابر زندگی، مرگ بیافریند. برابر زیبایی زشتی بیاورد. نظم را به بی نظمی تبدیل کند و هر چه خیر و نیکی است، از بین ببرد. (هینلز، ۱۳۶۸: ۸۲) به همین دلیل سیامک را که جوانی است پاک، برومند، نیکوروی و دارای خیر فراوان، میکشد.

فکند آن تن شاهزاده به خاک
سیامک به دست خزروان دیو
به چنگال، کردش کمرگاه چاک
تبه گشت و ماند انجمن بی خدیو
(مول، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۶)

نخستین جنگ در شاهنامه که علیه بدی و شر اتفاق می‌افتد، جنگ سیامک با اهریمن است و فلسفه این گونه جنگها، نابودی مطلق بدی و شر است که در دوره کیومرث و سیامک، هنوز عصر پیروزی شر بر خیر است.

ب. ۲) دوره هوشنگ

جنگ هوشنگ با اهریمن و پسر او خزروان که نماد حسادت است، ادامه جنگ خیر و شر است، ضمن یک جنگ انتقامی و فلسفه خونخواهی در حقیقت مبنای آن همان خیر و شر است. اهریمن، نماد بدی و شر و در قالب غیر انسانی است که بنای این جنگ را خود گذاشته بود. با توجه به این که اهریمنان و اشرار همواره آغازگر جنگ و فتنه‌اند. (آموزگار، ۱۳۸۴: ۴۲)

بیازید، چون شیر، هوشنگ چنگ
کشیدش سراپای، یکسر دوال
جهان کرد بر دیو نستوه تنگ
سپهبد برید آن سر بی همال
(مول، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۸)

ب. ۳) دوره تهمورث

پس از هوشنگ، فرزندش تهمورث دیوبند به تعبیر فردوسی (همان: ۲۲) (نماد خیر و نیکی) ادامه جنگ با دیوان

(نماد شر و بدی) را پی میگیرد و به گونه ای بر آنها پیروز میشود که آنها را رام خود میکند. تهمورث «اهریمن را به شکل اسبی در آورد و به مدت سی سال سوار بر او گرد جهان گشت.» (هینلز. ۱۳۶۸: ۵۹) ابیات زیر از زبان تهمورث دقیقاً بیانگر همان فلسفه‌ای است که به جنگ علیه بدی نام گذاشته شد و کافی است که جای دیو، واژه بد و بدی قرار بگیرد.

جهان از بدیها بشویم به رای پس آنکه کنم در کیی گرد پای
ز هر جای کوتاه کنم دست دیو که من بود خواهم جهان را خدیو
(مول، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۲)

ب. ۴) دوره جمشید

پس از تهمورث، پسرش جمشید که شخصیتی نیمه خدایی دارد (صفا. ۱۳۷۹: ۴۲۵) نیروهای شر و بدی در دوره او منفعل و ناتوان میشوند. همه دیوان و اهریمنان رام جمشیدند و به همین دلیل در این دوره جنگهای خیر و شر بسیار کم‌رنگ هست.

زمانه بر آسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری
(مول، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۵)

ب. ۵) دوره ضحاک

دوره ضحاک یکی از پررنگترین دوره از نظر استیلای نیروی اهریمنی یا شر در شاهنامه به شمار میرود. ضحاک ترکیبی از دو نیروی خیر و شر است؛ خیریت او به پدر او، مرداس بر میگردد که فردی نیکوکار و با داد و دهش است، و شریت او به مادرش که «ماده دیویست به نام اوداک» (صفا. ۱۳۷۹: ۴۵۷) نهایتاً نیروی بدی در او بر نیروی نیکی پیروز میشود و پدرش را میکشد.

ضحاک بزرگترین نیروی شر در شاهنامه به حساب می‌آید. نیرویی که بیش تر صفات منفی را در خود دارد. صفاتی مانند پدرکشی، جهل، آز، حسادت، قدرت طلبی، خرابکاری، سبعیت (درندگی در پی ترک گیاهخواری و رفتن به سمت گوشتخواری با وسوسه های ابلیس) و.....

نخستین جنگ خیر برابر شر در دوره ضحاک، شورش کاوه آهنگر (نماد خیر) بر ضحاک (نماد شر) صورت میگیرد. کاوه نماد خیر برای نابودی ضحاک، نماد شر بر میخیزد. ابزار جنگی کاوه دو چیز است. آهن و آتش. آهن و آتش در ایران باستان نماد اهریمن ستیزی‌اند. پیش بند چرمینه او نیز کنار این دو نماد مقدس در ایران باستان است.

اژدی دهاک دنبال دستیابی به فره ایزدی بود. تهدید میکرد که نخواهد گذاشت که آتش در زمین درخشان گردد. «اما اژدی هاک از آتش ترسید و پا به عقب کشید. فلزات نیز دارای تقدس بودند. شهریور، یکی از امشاسپندان پشتیبان فلزات در زمین بود. اوست که در پایان جهان همه مردمان را با فلز گداخته خواهد آزمود.» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۳۲)

جنگ کاوه و در ادامه اش جنگ فریدون از بزرگترین جنگهای شاهنامه‌اند که فلسفه اتفاق آنها جنگ علیه شر و بدی است.

کاوه پس از ملاقات با ضحاک و خروج از دربار شاه با خشم به مردم از ضحاک به عنوان اهریمن نام میبرد. خوی و کردار اهریمنی و ددی و درندگی و شرارت دارد، کاوه به همین دلیل او را اهریمن خطاب میکند.

بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است
(مول، ۱۳۶۹، ج ۱: ۶۹)

فلسفه این ستیز و دشمنی و در نهایت جنگ با ضحاک، یادآور جنگ هوشنگ و تهمورث علیه اهریمنان و دیوانهاست. جنگی که خیر پس از فرمانروایی هفتصد ساله بر شرّ در دوره جمشید و سپس تحمل نوعی سکوت اجباری هزار ساله برابر شرّ (ضحاک) دوباره قدرت میگیرد و با یاری و یادکرد جهان آفرین به جنگ شرّ میرود. کاوه هر چند در شاهنامه از جهت کمیت بسیار کوتاه عمل میکند؛ ولی پایه گذار یک انقلاب بزرگ علیه ستمگری اهرمن نهاد و اژدهادرونی به نام ضحاک و پاشنده بذر جنگی بزرگ میشود که ضحاک را به دست فریدون از تخت به پایین میکشد.

فریدون، ضحاک را اژدها میخواند. صفاتی همانند اهریمن و دیو دارد که ریشه در شرارت و بدی دارند آن جا که پولادگران گرز سفارشی فریدون را میسازند و نزدش میآورند، فریدون میگوید:

که گر اژدها را کنم زیر خاک بشویم شما را سر از گرد پاک
(همان: ص ۴۷)

در فلسفه و چرایی جنگ فریدون با ضحاک، رنگی از فلسفه کین‌خواهی نیز دیده میشود. فریدون انتقام پدرش را نیز از ضحاک میگیرد؛ ولی اساس جنگ او بزرگتر از یک انتقام خواهی است. او در صدد نابودی بدی و ضحاک بدسرشت است.

ب. ۶) دوره فریدون

فریدون در اسطوره‌های ایران، نماد تبلور یافتن اندیشه‌های پاک اهورایی جامعه است. (سیف، ۱۳۷۰: ۶۲) عصر فریدون «نه خیر مطلق و بهشت است و نه شرّ مطلق و دوزخ، بلکه چونان طبیعت حیات آدمی آمیزهای از خیر و شر و ستیز میان این دو وجه است.» (مؤذن، ۱۳۷۹: ۲۵)

در عصر فریدون از منظر فلسفه جنگی، به دو نوع جنگ میتوان اشاره کرد. جنگ انتقامی و جنگ آز. اما نکته قابل توجه که نمیتوان از آن گذشت، خروج فریدون از جنبه خیریت به جنبه شرارت است. فریدون که موجودی اهورایی است، دست به تقسیم ناعادلانه میزند و در وجود پسرانش (سلم و تور) بذر کینه و حسادت و آز میکار که عاقبتی تاریک دارد. در مجموع دوره فریدون جنگ خیر و شر چندان چشمگیر نیست و هر دو نیرو گویی خسته از جنگ گوشه ای نشسته و کاری به همدیگر ندارند.

جنگ خیر و شر در معنای آشکار و نمادین با پایان یافتن دوره ضحاک جایشان را به دیگر جنگها میدهند که خواهد آمد

ج) جنگ آز

در ایران باستان صفات ناپسند مانند آز، خشم، شهوت و به دیو مانده شده‌اند. دیو در ایران باستان نماد شیطان گمراه کننده بود. «آز در اساطیر ایرانی دیوی است که صفت سیری ناپذیر دارد و در پایان جهان، اهریمن او را می‌بلعد.» (تفضلی، ۱۳۷۹، فصل ۴۴: بند ۷) دیو آز در پی سیری ناپذیری، همه چیز را از فرد آز‌مند میگیرد. «او (آز) مردم را وا میدارد، آرزو کنند بی فرزند بمانند. وی مرتعی ندارد.» (دینکرت، فصل ۲۱، بند ۴). بنیانگذار اغلب جنگها در جهان دیو آز است و این دیو آز نتیجه اهریمنی دارد. «اهریمن مردمان را به افراط و تفریط و شک و بدعت و حرص بیشتر میفریبد و خوشیهایش از دشمنی مردمان و خوراکش از ناتوانی و ناپیدایی آنان و مکانش در میان کینه‌ورزان است و رفت و آمدش با خشمگینان بیشتر است، او کمتر میتواند به مردم خردمند و خرسند

آسیب برساند.» (همان، بند ۸) دیو آز در شاهنامه بسیار مورد توجه و تذکر فردوسی چه از زبان خود و چه موبدان و دیگر شخصیتها در داستانهاست. دیو آز به دلیل وسعت عمل در شرارت سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها، خونریزیها و کشتارها، کینه‌جوییها و حتی نابودی خود فرد آزمند بوده است. به همین دلیل در شاهنامه در موارد گوناگون تأکید بر پرهیز و دوری از این دیو گردنفرز و خطرناک شده است.

همه تلخی از بهر بیش بود مبادا که با آز خویشی بود
(مول، ۱۳۶۹، ج ۲: ۸۱)

هدف ما در این نوشتار، شناخت آز و کارکردهای آن در سراسر شاهنامه نیست؛ بلکه تنها به جنگهایی که فلسفه اتفاق آنها بر آز و حرص بوده، مورد پژوهش است.

از آنجایی که صفت آز در هر کار شرّ و بدی وجود دارد، ممکن است در نظر خواننده‌ای، استقلال «آز» در جنگ و اختصاص شاخه‌ای به آن لازم نبوده باشد. در پاسخ یادآوری میشود، نگارنده بر اساس رنگ اصلی و هدف در جنگها به تقسیم‌بندی اعتقاد دارد. نمی‌توان همه جنگها را تنها بر مبنای آز بررسی کرد و فلسفه‌های دیگری چون حسادت، انتقام، دین، وطن و دیگر صفات را که هسته مرکزی جنگها، نادیده گرفت. جنس و فلسفه جنگ هوشنگ با دیوان بی‌تردید با جنگ کیخسرو با افراسیاب تفاوت دارد. همانگونه که نفس جنگ رستم و اشکبوس و رستم و اسفندیار متفاوت است. بنابراین این تقسیم‌بندی در یک مقاله با نگاهی نوتر و دگرگونه‌تر مسبوق به سابقه نبوده و بی‌شک برای خوانندگان بسیار کارآیی خواهد داشت.

انواع آز از جهت بودن

آز را از جهت حضور و غیرحضور (بودن و نبودن) به سه دسته تقسیم کرده‌اند: چهری، بدون چهر، بیرون چهری. چهری آن دسته از آزهائند که عینی‌اند. مانند توجه زیاد به جسم و شکم و ظاهر. بدون چهر آن دسته‌اند که به چشم نمی‌آیند؛ اما نتیجه عمل آنها قابل درک است. مانند شهوت و زیاده‌خواهی و ... و بیرون چهر آن دسته‌اند که خواسته‌های پنهان انسانند و همواره در حسرت رسیدن به آن‌هاست. مثل آرزوها و امیدها و خواهشهای پنهان. در تقسیم‌بندی ساده‌تر «چهری، آن که اندر خوردن است و جان بدو بسته است. بدون چهر آرزومندی بر آمیزش است که خود رون (شهوت) خوانده میشود. بیرون چهر، آرزویی بر هر نیکی که بیند یا شنود (راشد محصل، ۱۳۶۶: ۵۹)

آنچه در جنگهای شاهنامه به عنوان فلسفه جنگ در «آز» مورد نظر است، شاید ترکیبی از بدون چهر و بیرون چهری‌اند. شهوت زیاده‌خواهی و آرزوهای درونی برای رسیدن به ماورای حق طبیعی. با این نوع نگاه بر آز، اولین جنگ در شاهنامه، جنگ سلم و تور برابر ایرج است.

ج. ۱) تور و سلم و آز

بنا به روایت شاهنامه فردوسی، فریدون پس از رسیدن به سلطنت و هنگام بازگشت فرزندان از یمن به هیأت اژدهایی در میآید و بر سر راه فرزندان خود قرار میگیرد تا توانایی و هوش هر یک را بیازماید. پس از تشخیص توانایی هر کدام در این آزمون، قلمرو حکومت خود را بین سه فرزند تقسیم میکند که در این میان، روم و خاور را به سلم، سرزمین توران را به تور و ایران و دشت نیزه وران را که مهم‌ترین قلمرو حکومتی بود به کوچکترین فرزند

خود، ایرج، میسپارد. برادران بزرگتر از این تقسیم پدر دلخور میشوند و طبق رسم گذشته، بهترین سهم را حق برادر بزرگتر میدانند، در نتیجه سلم به تور میگوید:

سه فرزند بودیم زیبای تخت	یکی مهتر از ما برآمد به تخت
اگر مهترم من به سال و خرد	زمانه به مهر من اندر خورد
گذشته زمن تاج و تخت و کلاه	نزیید مگر بر تو ای پادشاه
سزد گر بمانیم هر دو دژم	کزین سان پدر کرد بر ما ستم

(مول، ۱۳۶۹، ج ۲: ۷۱)

سلم و تور کار فریدون را اهریمنی و ناعادلانه میخوانند و تصمیم به نابودی ایرج میگیرند.

نجستی جز از کژی و کاستی	نکردی به بخش اندرون راستی
فراز آورم لشکری گرزدار	از ایران و ایرج برآرم دمار

(همان: ۷۳)

آغاز دشمنی برادران بر پایه خواستن و زیاده‌خواهی در پی زیاده‌پنداری جایگاه خویش است. آنچه که در وجود سلم و تور جولان میدهد و آنها را تشویق به سهم‌خواهی یا حق‌خواهی و کشتن برادر میکند، دیو آز است. در اینجا ایرج نه از دیوان و بدان است و نه قاتل عزیزی از آن سلم و تور و نه وطن‌خواهی و دین در میان است. فلسفه این جنگ و نخستین برادرکشی که نه تنها به کشته شدن ایرج؛ بلکه به دشمنیها و جنگها در سالهای دراز میرسد، بر مبنای آز و طمعی است که در برادران ریشه زده است. و جالب است که این صفت را فریدون دقیقاً به «دیو آز» تعبیر میکند و از پسرانش که میخواهند دمار از ایرج برآورند، انتقاد میکند:

به تخت خرد برنشست آرتان	چرا شد چنین دیو انبازتان
بترسم که در چنگ این اژدها	روان یابد از کالبدتان رها

(همان، ص ۷۵)

ج. ۲) اسفندیار و آز

از دیگر جنگهای شاهنامه که بر پایه آز اتفاق میافتد، جنگ اسفندیار با رستم است. اسفندیار در پی وعده دروغین پدرش، گشتاسب بر رساندن پادشاهی اسفندیار به شرط دست بسته آوردن رستم نزد او، مغلوب آز خود میشود. طمع رسیدن به پادشاهی چشم و دل و خرد او را از کار میاندازد. دیو آز چنان بر اسفندیار غلبه میکند که در نتیجه این بی‌بشی از زبان رستم، گویی دیوان بر او غلبه کرده‌اند:

بدو گفت رستم که آرام گیر	چه گویی سخنهای نادلپذیر
دلت بیش کژی ببالد همی	روانت ز دیوان ببالد همی
تو آن گوی کز پادشاهان سزاست	نگوید سخن شاه جز خوب و راست

(همان، ج ۴: ۳۰۸)

رستم در این بیت اسفندیار را فریفته دیوان میپندارد. بزرگترین دیو در این رفتار اسفندیار جز دیو آز نیست. اسفندیاری که خام و مغرور و از نظر رستم، نوجوان و بی تجربه و فریفته آز درون شده است.

تو اندر زمانه رسیده نوی	اگر چند با فرّ کیخسروی
-------------------------	------------------------

(همان: ۳۰۹)

اسفندیار نماد «آیینی» در این داستان درخواستهای تلخ گزنده‌ای از رستم، نماد «مردمی» دارد. از جمله مهمترین و حقارت‌آمیزترین آنها، دستبند زدن به رستم بسیار آزاردهنده است. سخن و پند آخر رستم به این پهلوان نو آیین که فریفته‌آز شده، چنین است:

بباشیم بر داد و یزدان پرست نگیریم دست بدی را به دست
سخن هرچه برگفتنش روی نیست درختی بود کش بر و بوی نیست
و گر جان تو بسپرد راه آز شود کار بی سود و بر تو دراز
(همان، ج ۴: ۲۹۷)

شاهزاده ایرانی در این داستان آنگونه پیش میرود که به مصداق توصیف از آز یا آزمند در بندهشن، یا باید خود غالب بر خواسته خود شود و یا خود مغلوب آز گردد «آز دیوی است که همه چیز را فرو میبرد، اگر چیزی نصیب اش نشود، خود را بخورد.» (بهار، بندهشن، ۱۴۰۱، فصل ۲۸، بند ۲۷)

تو آنی که پیش نیاکان من بزرگان بیدار و پاکان من
پرستنده بودی همی با نیا نجویم همی زین سخن کیمیا
(مول، ۱۳۶۹، ج ۴: ۳۱۰)

اسفندیار با آن همه شوکت و فره ایزدی و مهمتر، تن رویین نهایتاً نه مغلوب رستم که مغلوب دیو آز درون خود و قربانی آزمندیهای خود و پدرش برای دستیابی به تاج و تخت میشود.

ج ۳۰) سهراب و آز

جنگ دیگر آزمحور، جنگ سهراب با رستم است. نکته ای در این داستان جای یادآوری است و آن این که، فلسفه آمدن سهراب به ایران در وهله نخست جنگ نیست؛ بلکه یافتن پدر است. داستان از سوی رستم و سهراب ناخواسته به جنگ میکشد؛ ولی از سوی افراسیاب و کاووس به شکل فیلمنامه‌ای از پیش تعیین شده به جنگ ختم میشود. بنابراین فلسفه آمدن سهراب با فلسفه جنگ پدر و پسر، دو چرایی جداست. دیو آز از همان آغاز یافتن پدر در سهراب سربلند میکند که فکر پادشاهی خود و پدرش را بر توران و ایران در ذهن میپرورد. هر چند سهراب به جستجوی پدر و برای رسیدن و دیدار پدرش، رستم به ایران می‌آید؛ اما نیز فریفته‌آز درون میشود و دنبال تاج و تخت ایران و توران است تا به پدر و پسر برسد:

کنون من ز ترکان جنگ‌آوران فراز آورم لشکری بی کران
برانگیزم از گاه کاووس را از ایران ببرم پی طوس را
به رستم دهم تخت و گرز و کلاه نشانش بر گاه کاووس شاه
از ایران به توران شوم جنگجوی ابا شاه روی اندر آرم بروی
بگیرم سر تخت افراسیاب سر نیزه بگذارم از آفتاب
چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی کسی تاجور
چو روشن بود روی خورشید و ماه ستاره چرا برافزاد کلاه
(همان، ج ۲: ۴۴)

در این ابیات کاملاً صفت آز و طمع در وجود و خیال سهراب آشکار است. سهراب بنای حرکتش را بر یافتن پدر میگذارد؛ اما از همزیستی و با همباشی سخنی نمیگوید. آنچه هدف اوست، رسیدن و رساندن به تخت پادشاهی در

توران و ایران است و شاید جنگی اینگونه و مرگ خود را از قبل تصور نمیکرد. سهراب نیز چون اسفندیار قربانی آز و غرور خود میشود.

نکته جالب و روشن در داستان رستم و سهراب، ورود فردوسی در داستان و جنگ است. فردوسی از فرط حیرت و ناراحتی در داستان میگوید که حتی چهارپایان و گوران در دشت و ماهیان در دریا فرزندان خود را میشناسند، چرا رستم نتوانست فرزندش را درک کند؟ فردوسی پاسخش را خود میدهد و مانع این نشناختگی را «آز» مینامد.

جهانا	شگفتی	ز	کردار	تست	هم	از	تو	شکسته	هم	از	تو	درست
ازین	دو	یکی	را	نجنبید	مهر	خرد	دور	بد	مهر	نمود	چهر	
همی	بچه	را	باز	داند	ستور	چه	ماهی	به	دریا	چه	در	دشت
نداند	همی	مردم	از	رنج	و	آز	یکی	دشمنی	را	ز	فرزند	باز

(همان: ۷۵)

ج ۴. اسکندر و آز

در باور پیشینیان، آز در نتیجه نیاز خودنمایی میکند. نیاز در هر وجودی از مخلوق، غیر از نباتات امری غریزی است. این ویژگی مشترک تمامی موجودات انسانی و حیوانی است. تنها تفاوت آنها در شدت و اندازه آنهاست که بین موجودات انسانی بیشتر به چشم میآید؛ فردی با برآورده شدن مایحتاج زندگی، خشنود؛ ولی دیگری با تمام دنیا سیری نمیپذیرد. به تعبیر مولانا:

«کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد»
(مولوی، ۱۳۹۶: دفتر اول، سرآغاز)

نوع نیاز اسکندر، از همین نیازهای سیری ناپذیر مادی است.

دیو نیاز همکاری به نام نیاز دارد و نیاز دارای ویژگیهای زیر است: «موجب تنگنایی فقر و فشار میشود. (بهار، بندهشن، ۱۴۰۱، فصل ۲۸، بند ۲۶)

یکی از بزرگترین و عجیبترین شخص در شاهنامه که جنگهای بی شماری بر محور «آز» رقم میزند، اسکندر مقدونی است. بر اساس شاهنامه، اسکندر پس از فتح خاور و باختر و کشتارهای زیاد و کشتن سی و شش پادشاه در چهارده سال، نهایتاً نزد برهمن میرود و پس از سؤالهای زیاد، از او ویژگی گناهکارترین انسان را میپرسد. برهمن میگوید که گناهکارترین انسانها، آزمندترین آنهایند و مصداق آن را اسکندر معرفی میکند که پس از این همه خونریزی و کشتار باز هم دنبال فتح و کشتار است:

بپرسید	کز	خواب	بیدار	کیست	به	روی	زمین	بر	گنهکار	کیست
که	جنبندگانند	و	چندی	زیند	نداندند	کاندر	جهان	برچهاند؟		
برهمن	چنین	داد	پاسخ	بدوی	که	ای	پاکدل	مهر	رازگوی	
گنهکارتر	چیز	مردم	بود		که	از	کین	و	آزش	خرد
چو	خواهی	که	این	بدانی	درست	تن	خویشتن	را	نگه	کن
که	روی	زمین	سربه	سر	پیش	تست	تو	گویی	سپهر	روان
همی	رای	داری	که	افزون	کنی	ز	خاک	سیه	مغز	بیرون
روان	ترا	دوزخ	است	آرزوی	مگر	زین	سخن	بازگردی	به	خوی

(مول، ۱۳۶۹، جلد ۵: ۹۸)

و اسکندر در ادامه باز از مقام شاه و شاهان می‌پرسد، برهمین باز از نام میبرد و نه تنها «آز» را دیو میخواند، بلکه آن را کنار نیاز، «دیوساز» معرفی میکند.

دگر گفت بر جان ما شاه کیست	به کژی بهر جای همراه کیست
چنین داد پاسخ که آز است شاه	سر مایه کین و جای گناه
بپرسید خود گوهر از بهر چیست	کش از بهر بیشی ببايد گریست
چنین داد پاسخ که آز و نیاز	دو دیوند بیچاره و دیوساز

(همان، صص ۹۹ و ۹۸)

اسکندر با توجه به لشکرکشیهای گوناگون و کشتارهای فراوان میتواند نماد «آز» در بین پادشاهان باشد. این فرد در کشورگشایی و لشکرکشی و فتح و کشتار سیری‌پذیر نیست. آز در او همواره آستان است و لحظه‌ای او را در آرامش نمیگذارد؛ مگر زمانی که در شهر برهمنان مجبور به سکوت و شنیدن میشود.

همو در ادامه آن سفر دراز خود به سرزمین روشنایی میرسد. سرزمینی با کوهی بزرگ که مرغ سبز رنگی بالای آن نشسته است. این مرغ به زبان رومی آواز میخواند. این مرغ که گویی شاهد تمام اعمال و کردار ستیزمحور و روحیه جنگجویی و کشتار اسکندر آشنایی و انتقاد دارد، با لحنی انتقادی از اسکندر می‌پرسد که تو از این جهانگردی و این همه جهانسوزی چه میخواهی؟

ز آز و فزونی گنجی همی	روان را چرا بر شکنجی همی
تو را آز گرد جهان گشتن است	کس آزدن و پادشا کشتن است

(همان، جلد ۵: ۱۱۶)

در شاهنامه بسیاری از شخصیتها به نوعی درگیر و فریفته آز و حرصند. پس از اسکندر، پادشاهانی چون کیکاووس و افراسیاب دو چهره مشهورتر در این صفت نکوهیده اند. اشکبوس و سهراب و حتی رستم، سودابه، بیژن، گرسیوز و برخی دیگر گاهی مقهور این دیو میشوند. و نهایت همه این افراد جز یکی دو تن که درصد آزر در آنها چندان چشمگیر نبوده، بقیه به دست دیو آز یا شکست میخورند و یا کشته میشوند.

د) جنگ انتقامی یا کین‌خواهی

کین‌خواهی یا به تعبیر امروزی تر انتقام در ایران باستان و در دیگر آثار حماسی جهان یکی از عناصر درونی و فکری به شما میرود. انتقام به شکلهای گوناگون در شاهنامه بالای ۷۰ مورد دیده میشود. موتور آثار داستانی کنار گفتگوها و تصویرسازیها، ستیز و جدال است. جالب است دانسته آید که اولین کین‌خواهی و انتقام در شاهنامه به فرمان اهورامزدا اتفاق میافتد. به همین دلیل هوشنگ، اهریمن (دیو) را که قاتل پدرش سیامک بود، میکشد و نخستین کین‌خواهی رقم میخورد.

چو آمد مر آن کینه را خواستار	سر آمد کیومرث را روزگار
------------------------------	-------------------------

(مول، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۸).

کین‌خواهیها در شاهنامه گاه داخلی و مربوط به کین‌خواهی ایرانیان از یکدیگر است؛ مانند انتقام جوییهای کیکاووس از رستم، رستم از شعاد و سودابه، رستم و زواره از شاه کابل و انتقام از فرود، انتقام فریدون از ضحاک به کین‌خواهی پدر؛ در مقابل گاهی انتقام‌جوییها برون‌مرزی و مربوط به انتقام‌گیری ایرانیان و تورانیان از یکدیگر و انتقام‌گیری از رومیان که معروفترین آن، کین‌خواهی منوچهر از سلم و تور است. گاهی نیز انتقام‌گیریها متقابل است. یعنی

توران‌یان نیز از ایران‌یان انتقام گرفته‌اند. عموماً ایران‌یان در کین‌خواهی از توران‌یان به نتیجه دلخواه رسیده‌اند. مانند انتقام‌های قباد از بارمان، بهرام از تراو، روزبانان از هومان، کیخسرو از فراسیاب و گرسیوز و..... ولی توران‌یان در کین‌خواهی از ایران‌یان، فقط در چند مورد موفقیت داشته‌اند. مانند کین‌خواهی تور از نوذری، گرفتن انتقام از لهراسب در زمان ارجاسب و انتقام گرسیوز از سیاوش موفق بوده است؛ این کین‌خواهیها برخی در دوره اساطیری مانند کین‌خواهیهای هوشنگ و تهمورث از اهریمن، در دوره تاریخی کین‌خواهیهای بهمن از خاندان رستم، اسکندر از وزیران دارا، شاپور از قیصر روم، گسته‌م و یندوی از هرمز، پرموده از بهرام چوبینه، بیژن از ماهوی، بهرام از همشهری آیین گشسب و پوراندخت از خسرو و اغلب آنها در دوره پهلوانی اتفاق افتاده است. در ادامه دو جنگ مهمتر که فلسفه اتفاقشان، کین‌خواهی و هر دو به ظاهر دشمن؛ اما در باطن جنگ خویش با خویش که رنگی از تراژدی نیز با خود دارند، به اجمال بررسی می‌گردد.

د. ۱) جنگ منوچهر با سلم و تور

بعد از جنگ هوشنگ با دیو (غیرانسانی)، نخستین جنگ با فلسفه کامل انتقامی یا کین‌خواهی، جنگ منوچهر با سلم و تور به دستور فریدون برای خونخواهی ایرج است. «و اول کسی که از آن نژاد او پادشاهی یافت و کین ایرج خواست منوچهر بود. (فارسانه ابن البلخی ص ۱۲). بر خلاف کشته شدن ایرج به دست سلم و تور که بر اساس «آز» بوده، کشته شدن سلم و تور به دست منوچهر، کاملاً فلسفه و بنیادی بر انتقام و کین‌خواهی دارد. جنگ منوچهر با سلم و تور جنگ خویش با خویش است؛ مانند جنگ کیخسرو با فراسیاب که به ظاهر دشمن؛ اما یک جنگ خویشی و خویشاوندی است. هر دو جنگ دارای یک رنگ تراژیک نیز هستند. کشته شدن دو فرزند (سلم و تور) به دستور پدر (فریدون) و به دست منوچهر (نوه ایرج) و کشته شدن پدر بزرگ به دست نوه (کیخسرو) که همین خویشاوندی نزدیک، درونمایه داستانها را به سمت تراژدی نیز می‌برند. در جنگ منوچهر و سلم و تور، پس از دستور فریدون به منوچهر برای انتقام از سلم و تور، منوچهر برای کین‌خواهی اعلام آمادگی میکند و در پاسخ فریدون می‌گوید:

من اینک میان را به رومی زره ببندم که نگشایم از تن گره
به کین جستن از دشت آوردگاه برآرم به خورشید گرد سپاه
(همان، ج ۱: صص ۹۱ و ۹۲)

کین‌جویی و کین‌خواهی که اساس و فلسفه جنگ منوچهر با سلم و تور است، نه تنها در داستان منوچهر و تور؛ بلکه در سراسر شاهنامه بسامد قابل توجهی دارد. این اشاره‌ها از منظر فردوسی تنها به این دلیل است که ذهن خواننده را از دلایل دیگری مانند فتنه انگیزی، کشورگشایی، آزمندی، زورمندی و دیگر صفات منفی از سوی ایران‌یان رها کند و ارزش و اعتبار جنگ را به «زدی ضربتی ضربتی نوش کن» سوق بدهد. فریدون در مقدمات جنگ نیز خطاب به قاصدان اشاره مستقیم به واژه «کین» که مجازاً همان خون و انتقام است، دارد و صریحاً اعلام میدارد که برای کین‌خواهی ایرج آمده است:

بگو آن دو بی‌شرم ناپاک را دو بیداد و بد مهر و ناباک را
که گفتار خیره نیرزد به چیز ازین در سخن خود نرانیم نیز
اگر بر منوچهرتان مهر خاست تن ایرج نامورتان کجاست.....

درختی که از کین ایرج برست به خون برگ و بارش بخواهیم شست
از آن تاکنون کین او کس نخواست که پشت زمانه ندیدیم راست
(همان: ۸۸)

کین‌خواهی نیز چون دیگر جنگها با دشمن در نزد ایرانیان امری پسندیده و ارزشمند است. فرماندهان و شاهان هنگام جنگ و کین‌خواهی به سپاهیان جنگنده نوید سروری و ارجمندی در زندگی و به کسانی که جان در راه وطن بدهند، نوید زندگی دلخواه در بهشت میدهند. این نوع نگاه نه تنها نشانه جنگ طلبی نیست؛ بلکه نشان از غیرت و مردانگی و وطن‌خواهی برابر بیگانگان دارد. منوچهر قبل از جنگ با سپاه تور و سلم به سپاهش گوشزد میکند که مبدا تحت تأثیر خویشاوندی سلم و تور با فریدون قرار بگیرند؛ بلکه آنها را اهریمن خطاب میکند و به سپاهش این گونه نوید میدهد:

بدانید که این جنگ آهرمنست همان درد و کین است و خون خستنس
میان بسته دارید و بیدار بید همه در پناه جهاندار بید
کسی کو شود کشته زین رزمگاه بهشتی بود شسته پاک از گناه
(همان: ۹۴)

پس از این که منوچهر، سلم و تور را میکشد، کین‌خواهی ایرانیان به پایان میرسد. چون ایران همواره در پی «داد» بوده و پس از کین‌خواهی به آرامش میرسیده‌اند به این تصور که «داد» به دست آمده است.

۲.۵) جنگ کیخسرو و افراسیاب

جنگ دیگری که در شاهنامه به هدف کین‌خواهی اتفاق افتاده و فلسفه وجودی این جنگ جز کین‌خواهی و انتقام نبوده، جنگ کیخسرو با افراسیاب است.

داستان زندگی و نوع پایان زندگی کیخسرو به گونه‌ای است که گویی او تنها برای کین‌خواهی به دنیا آمده است. کیخسرو که پس از انتقام پدرش، ناپدید میشود، در آغاز جوانی به کین‌خواهی و انتقام اشاره مستقیم دارد:

به کین پدر بست خواهم میان بگردانم این بد ز ایرانیان
(همان، ج ۲: ۲۸۴)

جنگ کیخسرو با افراسیاب که یکی از بزرگترین و طولانیترین جنگهاست، هر چند از نوع جنگهای کین‌خواهی دو دشمن ایران و تورانی است؛ اما شباهت این جنگ با جنگ منوچهر و سلم، گذشته از فلسفه آن؛ یعنی «کین‌خواهی»، وجه اشتراک دیگر آنها جنگ خویشاوندی است که هر دو را در رنگ تراژیکی به هم نزدیک میکند. در همان بادی پادشاهی در پی تأکید کیکاووس که مبدا دل به مهر سرزمین مادری و افراسیاب بدهد، کیخسرو نیز سوگند یاد میکند که حتی افراسیاب را در خواب هم نخواهد دید و هنگام صحبت با جنگ آوران و بیان تیرگیها و بدبختیها از افراسیاب بر مردم ایران، کین‌خواهی پدرش را آشکارا اعلام میکند:

همه خستگانند از افراسیاب همه دل پر از خون و دیده پر آب
نخستین جگرخسته از وی منم که پر درد ازویست جان و تنم
دگر چون نیا شاه آزادمرد که از دل همی برکشد باد سرد
به ایران زن و مرد ازو با خروش ز بس کشتن و غارت و جنگ و جوش
کنون گر همه ویژه یار منید به دل سربه سر دوستدار منید

به کین پدر بست خواهم میان بگردانم این بد ز ایرانیان
(همان، ۲۸۵)

نهایتاً توس را با سپاهی برای جنگ به توران می‌فرستد. فرود - برادر ناتنی کیخسرو فرزند سیاوش و جریره - در این جنگ، کشته می‌شود و توس نیز شکست می‌خورد. رستم در پی این شکست، در لشکر کشی دوم، به یاری توس و ایرانیان می‌شتابد. در این نوبت، کیخسرو سی‌هزار لشکر نامدار و سواران شمشیرزن، رستم، سران و بزرگان ایران زمین را گردآورد و به خونخواهی سیاوش برانگیخت. لشکر به فرماندهی رستم به راه افتاد و بر توران چیره شدند. رستم گنگ دژ را گشود و بر جای افراسیاب نشست. سپس پیشروان سپاه ایران به فرماندهی کیخسرو بر پیشاهنگان سپاه افراسیاب یورش بردند و آنان را شکست دادند. جنگ چهل سال به درازا کشید. افراسیاب گریخت و از جیحون گذشت. پس از آن در پس چین با نیرنگ از دریا گذشت و در گنگ دژ پنهان شد. کیخسرو به دنبالش رفت و چون به چین رسید، با کشتی از دریا گذشت و به گنگ دژ رسید. ولی به افراسیاب دست نیافت و به ایران بازگشت. افراسیاب به کیخسرو پیام می‌فرستد که با او صلح کند. ولی کیخسرو به یادش می‌آورد که چه بلایی سر پدرش آورده و ستمهای دیگر او را نیز از زمان منوچهر یادآوری میکند. کیخسرو هم برای کین‌خواهی پدر و هم پاداش کین‌خواهی همچنان بر کشتن افراسیاب پافشاری میکند. همانگونه که پیشتر اشاره شد، جنگ کین‌خواهانه نزد ایرانیان، نبردی است که هر که در آن شمشیر بزند، چون برای برقراری «داد» جنگیده، به بهشت برین روان می‌شود. پس از چندی، فردی به نام هوم، افراسیاب را تنها و زبون و آواره می‌بیند و او را می‌شناسد و دستگیر می‌کند. سپس پیکی نزد گودرز می‌فرستد تا بیاید و یقین کند که آن فرد، افراسیاب است. چون گودرز رسید، افراسیاب با جادو می‌گریزد و در آگیری پنهان می‌شود. گودرز، برادر افراسیاب را برهنه کرده و تازیانه می‌زند. افراسیاب از فریاد او طاقت از کف می‌دهد و از آب بیرون می‌آید. گودرز او را دستگیر می‌کند و به ایران می‌فرستد. کیخسرو او را خسته و زبون می‌بیند. افراسیاب با التماس و خواری از کیخسرو می‌پرسد: «چرا می‌خواهی پدر بزرگت را بکشی؟» کیخسرو در پاسخ، ستمهای او را به پدرش عنوان می‌کند که چگونه افراسیاب، پدر بزرگ مادری‌اش، پدر او را با بی‌رحمی سر بریده است:

به آواز گفت ای بد کینه جوی چرا کشت خواهی نیا را بگوی
چنین داد پاسخ که ای بدکنش سزاوار پیغاره و سرزنش
ز جان برادرت گویم نخست که هرگز بلای مهان را نجست
دگر نودر آن نامور شهریار که از تخم ایرج بد او یادگار
زدی گردنش را به شمشیر تیز برانگیختی از جهان رستخیز
سه دیگر سیاوش که چون او سوار نبیند کسی از مهان یادگار
بریدی سرش چون سر گوسفند همی برگزشتی ز چرخ بلند
(همان: ج ۴: ۱۰۴)

در تمام این ابیات، اعتراض کیخسرو بر اعمال ستمگرانه افراسیاب آشکار است. آنچه که از نهاد کیخسرو با درد و اندوه برمی‌خیزد، نه تهدید است نه تحقیر. نه بیشی طلبی است نه خواهش و التماس. خشمی است که همراه با احترام به افراسیاب نشان می‌دهد.

کیخسرو قبل از گردن زدن افراسیاب، به او یادآوری می‌کند که زمان مجازات خدا بر تو رسیده؛ چون خون سیاوش را به ناحق ریختی. به عبارتی کیخسرو این کین‌خواهی را به خدا نسبت می‌دهد. و سپس که سراغ گرسیوز می‌رود،

و گرسیوز با ترس و التماس مقابل کیخسرو قرار میگیرد، کیخسرو با یادآوری افراد زیادی که در نتیجه خوی ددی گرسیوز و سپاهش کشته شدند، کین‌خواهی پدرش را که گرسیوز به گروهی دشمن می‌دهد تا زودتر سرش را قطع کند، به عنوان انتقام و کین‌خواهی یادآوری میکند:

چو در پیش کیخسرو آمد به درد	ببارید خون بر رخ لاژورد
شهنشاه ایران زبان برگشاد	وزآن تشت و خنجر بسی کرد یاد
ز تور و فریدون و سلم سترگ	ز ایرج که بد پادشاه بزرگ
به دژخیم فرمود تا تیغ تیز	کشید و بیامد دلی پر ستیز
میان سپهد به دو نیم کرد	سپه را همه دل پر از بیم کرد

(همان: ۱۰۵)

با کشتن افراسیاب و گرسیوز، کیخسرو اندوهگین میشود و می‌گرید و اشک خود را با آتش پاک میکند و سپس فرمان خاکسپاری آنها را همراه با برگزاری یک آیین پسندیده می‌دهد. (اسماعیل پور، ۱۳۸۹: ۷۰) این قسمت جنگ رنگی از تراژدی می‌گیرد و دو خویش نزدیک، شاید برخلاف خواسته درونی کیخسرو، افراسیاب را خود کیخسرو و گرسیوز را دژخیم میکشد. کین‌خواهی کیخسرو پایان مییابد و دیگر دلیلی برای ادامه جنگ و همچنین ادامه زندگی و پادشاهی نمیبیند.

ه) جنگ دینی

مقصود از جنگ با فلسفه دین آن دسته از جنگهایی‌اند که صرفاً برای تغییر یا تحمیل دین اتفاق افتاده‌اند. پیشینه جنگهای دینی به دوره هخامنشیان برمیگردد. جنگهای داریوش با سکائیه و ایلام که با خونریزیها و کشتارها همراه بوده بر سر پرستیدن اهورامزدا اتفاق افتاده است. ساسانیان نیز با مخالفین دین زرتشت برخورد بسیار تندی داشتند و حتی به پوست کندن و سر جدا کردن میرسید.

فردوسی شاعری است با بینشی وحدانی. سراسر شاهنامه چه در جنگها و چه در دیگر بوده‌های کتاب، رنگ دینی در تار و پود شاهنامه آشکار است. از ویژگیهای آثار حماسی در جهان، داشتن رنگ دینی است. مهابهاراتا، رامایانا، بهشت گمشده میلتن و کمدی الهی دانته و دیگر حماسه‌ها همگی از رنگ دینی چشمگیری برخوردارند. در شاهنامه نیز از جنگهای دوره اساطیری گرفته تا آخرین نبرد ایرانیان باستان که با اعراب درمیگیرد، وحدانیت و دین چه آشکارا مانند جنگ گشتاسب و ارجاسب و چه پنهان جنگ اسفندیار و رستم یا جنگهای خیر و شر در دوره اساطیری پیداست. در شاهنامه تمام شمشیرها در راه دفاع از حق و حقانیت است. جنگ در انگیزه والای فردوسی در همه شرایط بر پایه اعتقاد به وحدانیت و دادگستری خدای یگانه صورت میگیرد. در جنگهای گوناگون و طولانی ایران و توران در دوره کیخسرو یا جنگهای رستم با اشکبوس و اسفندیار در جای جای شاهنامه توجه به خدا، راز و نیاز به درگاه او و اعتقاد به دنیای دیگر ذکر میشود. در مجموع در اغلب جنگهای شاهنامه از جنگ سیامک، هوشنگ و تهمورث با اهریمنان گرفته تا دیگر پهلوانان در دوره پادشاهی دیگر کسان، پیرنگ دینی دیده میشود؛ اما در این نوشتار و تقسیم‌بندی تأکید روی جنگهایی است که آشکار بر سر دین و دین‌خواهی اتفاق افتاده است.

دو جنگ بزرگ و عظیم در شاهنامه اتفاق میافتند که هر دو با هدف مستقیم بر تغییر دین بوده که در یکی دین ایران تغییر نمیکند و در دیگری دین زرتشتی جایش را به دین جدید میدهد. این دو جنگ عبارتند از: جنگ ارجاسب و گشتاسب در کتاب ایاتگار زیران و دیگر، جنگ و حمله اعراب به ایران در شاهنامه.

۱.۵ جنگ گشتاسب و ارجاسب

قدیمی‌ترین و مستندترین کتاب درباره جنگ دینی ارجاسب با گشتاسب، کتاب یادگار زیران یا ایاتگار زیران که دارای اصل پارسی است (آموزگار، ۱۳۹۲: ۶) از حماسه‌های معروف دینی و مذهبی است که بین دو پادشاه مذکور اتفاق افتاده است. این اثر ارزشمند «قدیمی‌ترین داستان پهلوانی است که به زبانهای ایرانی برای ما باقی مانده است.» (نلدکه، ۱۳۵۷: ۲۰) برخی این کتاب را گشتاسب نامه و شاهنامه گشتاسب نیز نامیده اند. (صفا، ۱۳۸۴: ۴۲)

«زرتشت، دین جدید را به گشتاسب عرضه کرد و گشتاسب دین وی را پذیرفت و از وی پشتیبانی کرد.» (دوستخواه، تهران، ۱۳۸۵: ۱۰۴۶) در پی ظهور پیامبر، زرتشت در دوره گشتاسب و پذیرفتن دین زرتشتی ایرانیان از بزرگانی مانند گشتاسب، اسفندیار، زیر و مردم کشور، ارجاسب، شاه خیونان نامه‌ای به گشتاسب می‌فرستد و از او می‌خواهد تا از آیین بهی و نو دست بکشد، و نوید میدهد با پشت کردن به زرتشت و راندن آن پیر خردورز از درگاهش، پشتوانه بزرگی برای او شده، از گنجهایش بهره‌مندش خواهد کرد و در صورت نافرمانی، با لشکری سترگ بر او خواهد تاخت و اورنگ شهریاری‌اش را واژگون خواهد گرداند. گشتاسب و پهلوانان دین خود را رها نمی‌کنند و با ارجاسب می‌جنگند. (غضنفری، ۱۳۹۴: ۲) در این جنگ که چند تن از پهلوانان بزرگ ایران کشته میشوند، نهایتاً با حضور اسفندیار در جنگ، بر ارجاسب پیروز میشوند. این داستان هم در شاهنامه و هم در کتاب «یادگار زیران» آمده است. همانگونه که از خلاصه داستان پیداست، فلسفه این جنگ تنها بر سر دین است نه هیچ چیز دیگر.

بر خلاف تصور عده‌ای که جنگهای دینی بعد از اسلام در ایران آغاز شده است، باید تأکید کرد که جنگ دینی در ایران از دوره هخامنشیان شروع شده بود. کوروش و داریوش بارها به دیگر نقاط در پی بی‌دینی و بی‌خدایی آنها حمله کرده بودند. دلیل مستندتر جنگ ارجاسب و گشتاسب است که در معنی خاص جنگ دینی است و ارجاسب، ایرانیان را آتش پرست و اهریمن می‌خواند و برای جلوگیری از این دین لشکرکشی می‌کند:

که ارجاسب را بود مهتر پسر	به خورشید تابان برآورده سر
بدو گفت بگزین ز لشکر سوار	ز ترکان شایسته مردی هزار
از ایدر برو تازیان تا به بلخ	که از بلخ شد روز ما تار و تلخ
نگر تا کرا یابی از دشمنان	از آتش پرستان و آهرمنان
سرانشان ببر خانه هاشان بسوز	بریشان شب آور به رخشنده روز
از ایوان گشتاسب باید که دود	زبان برآرد به چرخ کبود
اگر بند بر پای اسفندیار	بیابی سرآور برو روزگار
هم‌آنکه سرش را ز تن بازکن	وزین روی گیتی پرآواز کن
همه شهر ایران به کام تو گشت	تو تیغی و دشمن نیام تو گشت

(مول، ۱۳۶۹، ج ۴: ۲۳۶)

ارجاسب به عنوان مدافع دین پیشین و گشتاسب و پهلوانان ایران به عنوان مدافع دین جدید که زرتشت است، هر دو سو دغدغه و نگرانی دین دارند نه وطن یا سلطنت و کشورگشایی. به همین منظور این جنگ در شاهنامه یکی از دینی‌ترین جنگهاست. «گشتاسب پس از پیروزی بر آنان، پادشاهان بزرگ بی‌دین را، به دین نو خواند و برای

هریک نسخه‌ای از کتاب اوستا همراه با یک مغ فرستاد تا آنان را به مزدیسنا هدایت کنند. (کریستین سن، ۱۳۹۴: ۱۴۱)

گشتاسب ابتدا کمی دودل است؛ اما پهلوانانی چون زریر و گرامی کرد او را دلگرم میکنند و جای برگشتن از دین بهی (زرتشتی) جنگ با ارجاسب را انتخاب میکنند و در نهایت در این جنگ دینی با گشته شدن زریر، گرامی و چند پهلوان دیگر پیروز میشوند.

به عبارتی، دینی را که ارجاسب حدود ۳۸۰۰ سال پیش نتوانست از ایران بگیرد، در جنگ دیگر دینی یعنی جنگ اعراب با ایران در دوره ساسانیان حدود ۶۴۰ میلادی (حدود ۲۴۰۰ سال بعد از ارجاسب) از ایرانیها میگیرند و دین اسلام را جایگزین میکنند.

۲.۵) جنگ یزگرد و اعراب

جنگ اعراب با ایران از دیگر جنگهایی است که فقط فلسفه دینی و ایدئولوژی دارد. حتی کشورگشایی عربها با فتح ایران در نهایت به نفع دین بوده است نه توسع ارزی؛ چون ایران توانست نام، زبان، فرهنگ، پیشینه و باورهای خود را کنار پذیرش اسلام تا حدودی حفظ کند.

دعوت پادشاه ایران و ایرانیان به دین اسلام از سوی سعد وقاص به نوعی یک دعوت مصالحه‌آمیز پیش از جنگ است. وقاص در نامه‌اش از دین اسلام و پیامبرش میگوید تا برتری دین اسلام را بر دین زرتشت گوشزد کند: یزگرد مانند گشتاسب تن به تسلیم و تغییر دین نمیدهد؛ اما بر خلاف گشتاسب در جنگ با اعراب شکست میخورد و در این جنگ دینی پیروز میدان اعراب هستند.

ضد جنگ در شاهنامه

متأسفانه در ذهن بسیاری شاهنامه یعنی جنگ و میدان نبرد. چنانچه از یک ایرانی و غیرایرانی شاهنامه خوان از محتوای شاهنامه پرسیده شود، بلافاصله از جنگهای رستم با سهراب و اسفندیار و هفت خوان و این قبیل داستانها مثال میزند. در حالی که این اثر گرانسنگ، دنیایی است از افکار ضد جنگ، خردگرایی، بشردوستی، وطن‌پرستی، فضل و هنر و یکتاپرستی و درس بزرگ بشریت در تاریخ جهان. یکی از موتیفهای قابل توجه در شاهنامه، صلح طلبی، تأکید بر جنگ نکردن و خون نریختن است. در جای جای شاهنامه میتوان ابیاتی را شاهد آورد که از زبان شخصیتها و خود فردوسی با مضمون صلح و دوستی یا همان ضدجنگ بیان میشود. فردوسی به پیروی از نیاکان صلح طلب در جای جای شاهنامه از ضد جنگ سخن میگوید و حتی از زبان ایرج به برادرش، جنگ را ستیز با خدا میداند.

جهان خواستی، یافتی، خون مریز مکن با جهان‌دار یزدان ستیز
(مول، ۱۳۶۹، ج ۱: ۷۸)

فردوسی جنگ را دشمن خرد و دین میداند و بر این باور است که جنگ موجب نابودی خرد و دور شدن از دین و آیین میشود:

چو همره کنی جنگ را با خرد دلیرت ز جنگاوران نشمرد
خرد را و دین را ره دیگر است سخنهای نیکو به بند اندر است
(همان، جلد ۲: ۲۶)

و در بخش کشته شدن اغریث به دست برادر با تقابل بین دانش و جنگ آشکارا بیان میکند و بیان میدارد که فرد دانشمند هرگز سمت جنگ نمیرود.

به	دانش	نیاید	سر	جنگجوی	نیاید	به	جنگ	اندرون	آبروی
سر	مرد	جنگی	خرد	نسپرد	که	هرگز	نیامیخت	کین	با خرد

(همان، جلد ۲۱۶: ۱)

در شاهنامه شخصیت‌های زیادی حضور دارند که به صلح و ضدجنگ در بسیاری مواقع مایلند. از میان آن همه شخصیت‌ها چند شخصیت که برجستگی بیشتری در صلح و دوستی دارند مانند رستم، سیاوش، ایرج و کیخسرو همراه با شواهدی مثالی در ادامه ذکر میگردد.

۱ - رستم

در تصور اغلب مردم، رستم در شاهنامه مراعات نظیر با جنگ و کشتن و پیروزی است. این شخصیت بزرگ و به تعبیر نیچه «ابرانسان»، مدافع و پهلوانی شکست ناپذیر است که گویی تمام عمر خود را بر سر جنگ کردن با دشمن سپری کرده که نه خواهان صلح و دوستی بوده و نه کسی میتوانست با او صلح و دوستی کند. به تعبیری در برداشت ذهنی اغلب مردم، رستم مرد جنگ است نه ضد جنگ.

اما باید یادآوری کرد که رستم نیز چون هر پهلوانی و یا هر انسان عادی جامعه دارای ابعاد انسانی است. او نیز آرامش و دوستی و صلح را دوست دارد. او نیز دنبال جنگ نیست؛ بلکه برابر حمله‌های بیگانه همواره آماده دفاع است. او نیز بارها راه سازش و آشتی را در پیش میگیرد و بر صلح‌جویی و خودداری از رویارویی اصرار میورزد. آشکارترین نمونه سازشکاری و صلح‌جویی او جنگ «رستم و اسفندیار» است که بسیار میکوشد اسفندیار را از جنگ بازدارد؛ ولی خواهشهای زیاد بر اسفندیار کارگر نمیافتد. از این رو، هنگام رها کردن تیر گز به سوی چشم اسفندیار، خدا را گواه میگیرد که این کار به دلخواه او نیست.

همی	گفت	کای	پاک	دادار	هور	فزاینده	دانش	و	فرّ	و	زور
همی	بینی	این	پاک‌جان	مرا	توان	مرا،	هم	روان	مرا		
که	چندین	بیپچم	که	اسفندیار	مگر	سر	بیپچاند	از	کارزار		
تو	دانی	که	بیداد	کوشد	همی	همی	جنگ	و	مردی	فروشد	همی
به	بادافره	این	گناه‌م	مگیر	تویی	آفریننده	ماه	و	تیر		

(همان، ج ۴: ۳۳۸)

پیران ویسه وزیر افراسیاب در داستان خاقان چین در زشتی و ناپسندی جنگ به رستم میگوید:

تو	را	آشتی	بهرتر	آید	ز	جنگ	فراخی	مکن	بر	دل	خویش	تنگ
----	----	------	-------	-----	---	-----	-------	-----	----	----	------	-----

(همان، ج ۱: ۲۷۶)

در پاسخ او رستم نه تنها هیچ موضعی نمیگیرد؛ بلکه سخنان ویسه را تأیید میکند و وانمود میکند که حتی درندگانی مانند پلنگ هم آگاه از زشتی جنگ هستند:

پلنگ	این	شناسد	که	پیکار	و	جنگ	نه	خوب	است	و	داند	همی	کوه	و	سنگ
------	-----	-------	----	-------	---	-----	----	-----	-----	---	------	-----	-----	---	-----

(همان، ج ۳: ۷۹)

در همان داستان، فردوسی دنبال بهانه ای است تا بد بودن جنگ را تکرار کند؛ به همین جهت زمانی که رستم و گودرز گفتگو میکنند، گودرز میگوید:

ز جنگ آشتی بی‌گمان بهتر است نگه کن که گاوت به چرم اندر است
(همان: ۷۱)

هنگامی که لشکر هاماوران به ایران می‌رسد و بر جنگ با ایرانیان عزم جزم می‌کند، رستم ضمن فرستادن پیامی برای شاه هاماوران، دستیازی به جنگ را برای حل منازعات، دور از مردانگی و به منزله پیروی از شیوه پلنگان میداند و بدو پیشنهاد صلح می‌دهد:

نه مردی بود چاره‌جستن به جنگ نه رفتن به رسم دلاور پلنگ
که در جنگ هرگز نسازد کمین اگر چند باشد دلت پر ز کین
(همان، ج ۲: ۱۳)

۲ - سیاوش

یکی از معصومترین و صلح‌جوترین چهره شاهنامه بی‌گمان سیاوش است. داستان زندگی این شاهزاده پاک، یادآور ترکیبی از داستان یوسف، ابراهیم و مسیح است. نام او به هیچ عنوان در ذهن خواننده و آشنا به شاهنامه یادآور جنگ و ستیز و میدان جنگ نیست. شخصیتی آرام و مختار که به دوستی و آرامش و پاکدامنی پایبند است. سراسر زندگی او از خردسالی که نزد رستم بزرگ می‌شود تا برگشت به دربار و آن همه آزارها و تهمتهای سودابه و در ادامه، زندگی در توران و قتل مظلومانه‌اش، با بی‌کینی و معصومیت و انسان دوستی می‌گذرد. فردوسی، چهره سیاوش را حتی در دوره کوتاه جنگ با توران سعی نمی‌کند، جنگجویی خشن و بی‌رحم نشان بدهد و رفتن به جنگ را نیز از سر اجبار و گریز از فتنه‌های سودابه که مانند نهنگی در کمین سیاوش نشسته، اعلام می‌کند:

گزیدم بدان شوربختیم جنگ مگر دور مانم ز جنگ نهنگ
(همان، ج ۲: ۱۴۴)

و پس از پذیرش پیشنهاد صلح از سوی افراسیاب، کاووس او را مرد جنگ نمیداند و حتی به طعنه اهل بزمش می‌خواند:

سپه طوس رد را ده و بازگرد نه‌ای مرد پرخاش روز نبرد
تو با خوبرویان برآمیختی به بزم اندر از رزم بگریختی
(همان: ۱۴۳)

ولی سیاوش در پاسخ پدر که یا باید به جنگ ادامه بدهد و یا به پایتخت برگردد، ترجیح می‌دهد که جنگ نکند؛ چون کشتن افراد بی‌گناه؛ حتی تورانیان از نظر او کاری زشت، مایه بدنامی و مهم‌تر نزد خداوند ناپسند است:

ور ایدونک جنگ آورم بی‌گناه چنان خیره با شاه توران سپاه
جهاندار نپسندد این بد ز من گشایند بر من زبان انجمن
(همان: ۱۴۴)

سیاوش بناچار پناهندگی را در کشور دشمن بر برگشتن به دربار ترجیح می‌دهد. در دربار، آنقدر احساس ناامنی می‌کند که زیستن در خانه دشمن را آرام‌تر می‌بیند.

سیاوش شخصیتی صلح‌جو و دوستی‌خواه است. از دربار پدر که بارها پدرش را در پی ذات صلح‌جویش از تنبیه و کشتن سودابه باز میدارد تا سرزمین توران و خشم گرفتن افراسیاب بر او و دستور کشتن او باز هم از صلح و دوستی سخن می‌گوید و دنبال جنگ نمی‌گردد:

چنین گفت زان پس به افراسیاب که ای پره‌نر شاه با جاه و آب
چرا جنگجوی آمدی با سپاه چرا کشت خواهی مرا بی‌گناه
سپاه دو کشور پر از کین کنی زمان و زمین پر ز نفرین کنی
(همان: ۱۹۹)

سیاوش حتی زمان کشته شدن نیز افکار ضد جنگی خود را به افراسیاب گوشزد میکند و خواهان ادامه دشمنی تورانیان و ایرانیان نیست. سیاوش مشهورترین چهره ضدجنگ در شاهنامه است.

۳ - کیخسرو

کیخسرو فرزند سیاوش و فرنگیس و نواده کیکاووس و افراسیاب، در عین دلاوری و جنگاوری از دیگر چهره‌های ضد جنگ شاهنامه است. او ترکیبی از جمع اضداد است. از سوی مادر به فرنگیس تورانی و از پدر به سیاوش ایرانی؛ یعنی دو کشور متخاصم میرسد؛ ولی با این همه سعی دارد انسانی آرمانی و دادگر و صلح طلب باشد. هدف بزرگ او در زندگی و پادشاهی، کین‌خواهی پدر است و کین‌خواهی دلیلی بر جنگ طلبی و ستیزخویی کسی از جمله کیخسرو نمیتواند باشد.

کیخسرو با توصیفی که فردوسی از او پس از نشستن بر تخت پادشاهی میکند، نشان میدهد که از پادشاهان دیگر کیانی؛ به ویژه کیکاووس ممتازتر و آورنده برکت و شادی و آبادانی است:

بگسترد گرد جهان داد را بکند از زمین بیخ بیداد را
به هر جای ویرانی آباد کرد دل غمگنان از غم آزاد کرد
از ابر بهاران ببارید نم ز روی زمین زنگ بزود غم
جهان گشت پر سبزه و رود آب سر غمگنان اندر آمد به خواب
زمین چون بهشتی شد آراسته ز داد و ز بخشش پر از خواسته
چو جم و فریدون بیاراست گاه ز داد و ز بخشش نیاسود شاه
جهان شد پر از خوبی و ایمنی ز بد بسته شد دست آهرمنی
(همان: ۲۸۱)

کیخسرو جنگجو و رزم آور و در بسیاری از جنگها پیروز میدان است؛ اما نه تنها در جنگها و کشتارها چندان فریاد شادی سر نمیدهد؛ حتی غمگین نیز میشود و برابر خدا پیشانی بر زمین میگذارد و میگیرد که مبدا کسی یا کسانی را بی‌گناه کشته باشد:

اگر نیستم من ستم‌یافته چو آهن به کوره درون تافته
نخواهم که پیروز باشم به جنگ نه بر دادگر برکنم کار تنگ
بگفت این و بر خاک مالید روی جهان پُر شد از ناله زار اوی
(همان، ج ۴: صص ۱۴۵ و ۱۴۶)

آشکارترین جایی که کیخسرو نشان میدهد، جنگ و حتی پادشاهی برای او اعتباری ندارد، پس از کین‌خواهی از افراسیاب است. او در این پیروزی هیچ لذتی نمیببرد. شادمانی نمیکند و نهایتاً از ترس غرور و ستمگری به مردم، با پنج پهلوان به کوهها میزند و در صبحی برفی پهلوانان را رها میکند و تخت و تاج و مقام را هیچ میانگارد و با پشت پا زدن به هر جنگ و قدرت و تاج و تخت به شکل عارفانه در میان برفها و کوهها برای همیشه ناپدید میشود.

۴- ایرج

ایرج فرزند فریدون، با شخصیت و انسانیتی که فردوسی از او توصیف کرده، متأسفانه بین خوانندگان شاهنامه کمتر شناخته شده است. این شخصیت رها از دل‌بستگی به قدرت و حکومت در شاهنامه را میتوان یکی از گمنامترین پهلوانان صلح طلب و ضد جنگ به شمار آورد.

پس از آنکه فریدون بخشهایی از کشور را بین سه پسرش تقسیم میکند و ایران‌زمین را به ایرج - پسر کهترش - میبخشد، سلم و تور، از سر حسادت، رسم کینه‌توزی و دشمنی پیش میگیرند و در صدد لشکرکشی علیه برادرشان، ایرج برمیآیند. ایرج با تمام توان و امکانی که برای مقابله و جنگ با آنها دارد، از رویارویی میپرهیزد و بدون سپاه و هیچ سلاحی نزد برادران میرود و تلاش میکند تا با مهربانی و سخنان نرم، آنان را از فکر و راه نادرستی که پیش گرفته‌اند، برگرداند و تا آنجا که حاضر است تخت و تاج را به نفع برادرانش ترک کند. ایرج در پاسخ به برادرانش نهایت مهربانی و دوستی و صلح را بیان میکند. تاج و تخت نزد ایرج هیچ نمی‌ارزند؛ چون صلح و دوستی و مرگ و بی‌وفایی دنیا را درک میکند که نباید بر سر چیزهایی که رفتنی‌اند، دشمنی و جنگ داشته باشند:

چو از تور بشنید ایرج سخن	یکی پاکتر پاسخ افگند بن
بدو گفت کای مهتر کامجوی	اگر کام دل خواهی آرام جوی
من ایران نخواهم نه خاور نه چین	نه شاهی نه گسترده روی زمین
بزرگی که فرجام او تیرگیست	برآن مهتری بر نباید گریست
سپهر بلند ار کشد زین تو	سرانجام خشتست بالین تو
مرا تخت ایران اگر بود زیر	کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
سپر دم شما را کلاه و نگین	بدین روی با من مدارید کین
مرا با شما نیست ننگ و نبرد	روان را نباید برین رنجه کرد
زمانه نخواهم به آزارتان	اگر دورمانم ز دیدارتان
جز از کهتری نیست آیین من	مباد آز و گردنکشی دین من

(همان، ج ۱: ۷۹)

حتی پس از خوردن ضربات اول و پیش از کشته شدن، ایرج باز از برادر درخواست میکند، که با من چنین نکن، نام خود را جزء مردم قاتل نکن. برادرکشی را باب نکن. از خدا بترس. همه این سرزمین از آن تو و من گوشه‌ای فقیرانه زندگی میکنم؛ اما تور اعتنایی به حرفهای صلح طلبانه ایرج نمیکند و او را به قتل می‌رساند:

نیایدت گفت ایچ بیم از خدای؟	نه شرم از پدر خود همین است رای
مکش مر مرا کت سرانجام کار	بیچاند از خون من کردگار
مکن خویشتن را ز مردم‌کشان	کزین پس نیابی ز من خود نشان
بسندہ کنم زین جهان گوشه‌ای	به کوشش فراز آورم توشه‌ای
به خون برادر چه بندی کمر؟	چه سوزی دل پیر گشته پدر؟

(همان: ۸۰)

گزاف نیست اگر این ابیات را که از زبان ایرج میشنویم، از برجسته‌ترین ابیات ضد جنگ در شاهنامه بدانیم. هنر فردوسی در به کارگیری واژه‌های آبستن معنا و ایجاز در کلام بر تأثیر این سخنان بسیار افزوده است.

نتیجه‌گیری:

جنگ و ضد جنگ در شاهنامه به ترتیب به عنوان دو عنصر پیش‌برنده و بازدارنده عمل میکنند. هر جایی که جنگ در حال حرکت است، پشت سر آن صلح‌جویی و ضد جنگ نیز حرکت میکند. شاهنامه یک اثر تک‌محوری نیست؛ بلکه خود دنیایی است که چون زندگی آدمیان در طول تاریخ همه فراز و فرودها را در خود دارد. توصیف یکتاپرستی، خرد، فضل، دانش، نعدوستی تا جنگهای بزرگ و کوچک و کنارشان، صلح طلبی و ضدجنگ بودن شخصیتها. جنگهای شاهنامه از جهت چرایی و فلسفه اتفاق، همگی دارای یک منطق عقلانی و اخلاقی‌اند. اغلب جنگها در شاهنامه برابر دشمنان، دیوان، اهریمنان و بدخواهان است. همین دلایل نشان میدهد که ایرانیان هرگز جنگ‌طلب و فتنه‌جو نبودند. جنگهای ایران در شاهنامه دارای فلسفه‌هایی مانند وطنخواهی، بدی‌ستیزی، آزستیزی، کینخواهی و دینی بوده‌اند. به همین جهت شاهنامه یک اثر حماسی بزرگ است که در آن ملیگرایی، انساندوستی، دین محوری کنار دیگر امتیازات انسانی موج میزند. جنگها از نظر فلسفه اتفاق در این مقاله همخوانی کامل و مستند با پنج محور اشاره شده داشته و هر خواننده‌ای را نیز در پذیرش و استفاده و استناد به خود، بی‌هیچ تعصب و ایستادگی موضعگیرانه مجاب میکند.

مشارکت نویسندگان:

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری استخراج شده است. سرکار خانم دکتر مریم یوزباشی راهنمایی این رساله را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای سیدجلال همایی به‌عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. سرکار خانم دکتر زهره سرمد به‌عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

از همه استادان گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری که مرا در تحصیل علم و ادب، یاریگر بودند، سپاسگزارم.

عدم تعارض منافع

نویسنده این مقاله گواهی مینماید که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی نویسنده است و او نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارد. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول (دکتر ناهید عزیزی) است و او مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرد.

REFERENCES

- Adab Pahlavani, Muezzin Jami, Mehdi (2000) Tehran, Ghatre
From the color of the flower to the pain of the thorn, Cerami, Gadhamali, (1994),
Tehran, Ghatre
Avesta (report and research, Dostkhah, Jalil, (1995) Tehran, Morvarid
Religious principles of ancient Iran in Shahnameh, Ghazanfari, Kulthum, Tehran
University (1995)

- Bandheshan, Bahar, Mehrdad, (2021) Tehran, Tos
- Research in Iranian Mythology, Bahar, Mehrdad, (1999) Tehran, Age Publishing
- History of Ibn Khaldun, Ibn Khaldun, (1999), translated by Abdul Hamid Aiti, Tehran, Humanities Research Institute
- The history of pre-Islamic literature, Tafzali, Ahmad, (1997) with the efforts of Jale Amouzgar, Tehran, Sokhan
- History of Ancient Iranian Mythology, Amoozgar, Jhaleh (2008), Tehran, Samt Publications
- Totem in the Shahnameh, Seif, Mohammad Ali, (1991), Tehran, NasherMoa'lef.
- Mohor, Plato, (2023), translated by Fouad Rouhani, Tehran, Negah
- War and Peace, Mulla Ahmad, Mirza, (2004), Tehran, Roozer
- War and anti-war, Toffler, Alvin, (2007), translated by Shahindokh Khwarazmi, Tehran, Alam Publications
- Epic writing in Iran, Safa, Zabihullah, (2000), Tehran, Amir Kabir
- National epic of Iran, Neldake, Theodor, (1948), translated by Bozor Alavi, Tehran, Sepehr and University of Tehran
- Dinkert, Azar Farnbagh, (2016), translated by Fereydoun Fazetli, Tehran, Bersem Publications
- Zadasperm, Rashid Mozal, Mohammad Taghi, (1987), Tehran, Institute of Cultural Studies and Research
- Shahnameh printed in Moscow, Ferdowsi, (2018), Bagherian Mohed, Seyed Reza, Tehran, Afarine
- Shahnameh, Ferdowsi, (1990), translated and corrected by Jul Mol, Tehran, Sahami Company
- Shahnameh, Ferdowsi, (2007) Jalal Khaleghi Mutlaq, Tehran, Ferdosi Center
- Understanding the Mythology of Iran, John, Hillens, (1989), translated by Jale Amoozgar, Tafzali, Tehran, Cheshme.
- Farsnameh, Ibn Balkhi, (1995), edited by Mansour Rostgarfasai, Farsology Foundation
- Ferdowsi (his life, thought and poetry) Riahi, Mohammad Amin, (1996), Tehran, Sokhan
- Ferdowsi and Shahnameh bibliography, Afshar, Iraj, (2011), Tehran, Written Heritage Institute
- Kianian, Sen, Christian, (2014), translated by Zabihullah Safa, Tehran, Scientific and Cultural Publications
- Excerpts from Zadasperm, Rashid Mozal, Mohammad Taghi, (1987), Tehran, Institute of Cultural Studies and Research
- Masnavi, Molavi, (2016), proofread by Mohammad Ali Mohd, Tehran, Hormes
- Minvi Khord, Tafzali, Ahmad, (2000), Jale Amouzgar, Tehran, Tos
- Nameh Bastan, Kezazi, Jalaluddin, (2006), first volume, Tehran, Samt.
- Another look at Shahnameh, Aban, Ali, (manuscript),... Yadgar Zariran, teacher, Jhaleh, (2013), Tehran, Manuscripts.

Journals:

- The legend of Kikhusro in Shahnameh, Ismailpour, Abul Qasim, (2010), Bukhara, Vol. 79, pp. 73-57

War and its Japanese translation, Rajabzadeh, Hashem, (1999), Tehran, Iranology, No.

2

Yadgar Zariran or Shahnameh Ghstasab, Bahar, Mohammad Taghi, (1935) education (3)

فهرست منابع فارسی

- ادب پهلوانی، مؤذن جامی، مهدی (۱۳۷۹) تهران، قطره
- از رنگ گل تا رنج خار، سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۳) ، تهران، قطره
- اوستا (گزارش و پژوهش، دوستخواه، جلیل، (۱۳۷۴) تهران، مروارید
- بن مایه های دینی ایران باستان در شاهنامه، غضنفری، کلثوم، (۱۳۷۴) دانشگاه تهران
- بندهشن، بهار، مهرداد، (۱۴۰۰) تهران، توس
- پژوهشی در اساطیر ایران، بهار، مهرداد، (۱۳۷۸) تهران، نشر آگه
- تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، (۱۳۷۸)، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی
- تاریخ ادبیات پیش از اسلام، تفضلی، احمد، (۱۳۷۶) به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن
- تاریخ اساطیر ایران باستان، آموزگار، ژاله (۱۳۸۷)، تهران، انتشارات سمت
- توتم در شاهنامه، سیف، محمدعلی، (۱۳۷۰)، تهران، ناشر مؤلف
- جمهور، افلاطون، (۱۴۰۲)، مترجم فؤاد روحانی، تهران، نگاه
- جنگ و صلح، ملاحمد، میرزا، (۱۳۸۴)، تهران، روزگار
- جنگ و ضد جنگ، تافلر، الوین، (۱۳۸۶)، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، انتشارات علم
- حماسه سرایی در ایران، صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۹)، تهران، امیرکبیر
- حماسه ملی ایران، نلدکه، تئودور، (۱۳۲۷)، ترجمه بزرگ علوی، تهران، سپهر و دانشگاه تهران
- دینکرت، آذرفرنبغ، (۱۳۹۶)، ترجمه فریدون فضیلت، تهران، انتشارات برسم
- زاداسپر، راشد محصل، محمدتقی، (۱۳۶۶)، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- شاهنامه چاپ مسکو، فردوسی، (۱۳۹۷)، باقریان موحد، سیدرضا، تهران، آفرینه
- شاهنامه، فردوسی، (۱۳۶۹)، ترجمه و تصحیح ژول مول، تهران، شرکت سهامی
- شاهنامه، فردوسی، (۱۳۸۶) جلال خالقی مطلق، تهران، کانون فردوسی
- شناخت اساطیر ایران، جان، هیلنز، (۱۳۶۸)، ترجمه ژاله آموزگار، تفضلی، تهران، چشمه
- فارسنامه، ابن بلخی، (۱۳۷۴)، تصحیح منصور رستگارفسایی، بنیاد فارس شناسی
- فردوسی (زندگی، اندیشه و شعر او) ریاحی، محمد امین، (۱۳۷۵)، تهران، سخن
- کتاب شناسی فردوسی و شاهنامه، افشار، ایرج، (۱۳۹۰)، تهران، مؤسسه میراث مکتوب
- کیانیان، سن، کریستین، (۱۳۹۴)، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- گزیده های زاداسپر، راشد محصل، محمدتقی، (۱۳۶۶)، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- مثنوی، مولوی، (۱۳۹۶)، مصحح محمدعلی موحد، تهران، هرمس
- مینوی خرد، تفضلی، احمد، (۱۳۷۹)، ژاله آموزگار، تهران، توس
- نامه باستان، کزازی، جلال الدین، (۱۳۸۵)، ج اول، تهران، سمت
- نگاهی دیگر به شاهنامه، آبان، علی، (دست نوشته)،....
- یادگار زریران، آموزگار، ژاله، (۱۳۹۲)، تهران، سخن

نشریات:

اسطوره کیخسرو در شاهنامه، اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۸۹)، بخارا، ش ۷۹ ص ۷۳-۵۷
جنگ و ترجمه ژاپنی آن، رجب زاده، هاشم، (۱۳۷۸)، تهران، ایران شناسی، شماره ۲
یادگار زریران یا شاهنامه گشتاسب، بهار، محمدتقی، (۱۳۱۴) تعلیم تربیت (۳)

معرفی نویسندگان

سید جلال همایی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

(Email: jalal.homaei39@gmail.com)

(ORCID: 0009-0006-2334-3470)

مریم یوزباشی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

(Email: Maryamyoubashi@iausr.ac.ir: نویسنده مسئول)

(ORCID: 0000-0003-0728-1987)

زهره سرمد: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

(Email: zohreh_sarmad1@iausr.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-5245-101X)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Seyed Jalal Homaei: Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yadgar Imam Khomeini (RAH) Shahrari Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

(Email: jalal.homaei39@gmail.com)

(ORCID: 0009-0006-2334-3470)

Maryam Youzbashi: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yadgar Imam Khomeini (RAH) Shahrari Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

(Email: Maryamyoubashi@iausr.ac.ir: Responsible author)

(ORCID: 0000-0003-0728-1987)

Zohreh Sarmad: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yadgar Imam Khomeini (RAH) Shahrari Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

(Email: zohreh_sarmad1@iausr.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-5245-101X)